

تاریخ امر بهایی در روشنگره

تالیف: عادل شفیق پور

مقدمه

"در لوحی از قلم اعز ابهی^۱ در وصف مازندران چنین مسطور: (آن اراضی مبارکه است چه که این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه نمود تا به گز^۱) وارد شده و اطراف آن را مشاهده نموده و از آنجا به اشرف^۲) و قبل آن محال هزار جریب قریه به قریه، شهر به شهر سیر نمودیم تا به ارض نور وارد شدیم. الحمدلله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آن جهات در آن ایام منور و فائز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت آنچه به ید الهی غرس شد. عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود ندای محبوب از آن جبال مرتفع است چه که آن اراضی به قدوم حق مبارک گشته ان شاءالله کل موفق شوند به آنچه سزاوار ایام الله است.^۳"

سفر هیکل مبارک حضرت بهاءالله که بعد از اجتماع بدشت و واقعه نیالا به هزار جریب انجام گرفت و به دنبال آن سفر جناب ملاحسین و اصحاب حضرت باب که از خراسان به سمت مازندران در حرکت بودند و از منطقه هزار جریب گذشتند باعث اعلان امر مبارک حضرت اعلی^۱ گردید و بسیاری از نفوس مستعدّه از ظهور جدید آگاه شدند و بعضاً ایمان به ظهور حضرت اعلی^۱ آوردند و به این طریق جوامع بابی و بعداً بهائی در مناطق هزار جریب بوجود آمد.

با پدید آمدن جوامع نوظهور بهائی در چهاردانگه هزار جریب و ارتباط و تعامل آنان با ساکنین روستاهای اطراف صدمات و بیلایاتی را به دنبال داشت و همین اذیت و آزار باعث شد که احباً مجبور به ترک محل سکونت خویش و زندگی در محل دیگر را تجربه نمایند، نگارنده این مقاله، سعی دارم که به سرگذشت قدمای امر و چگونگی نفوذ و گسترش امر مبارک در قُراء کلکنار، رُوشن کُوه و بعضاً و مختصراً روستاهای دیگر پردازم و از طریق مکاتبه با پدر بزرگ بزرگوارم متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیق پور و افراد مطلع محلی دیگر همچون جنابان شمس‌الدین و عین‌الدین خوان یغما و پدرم جناب جلال‌الدین

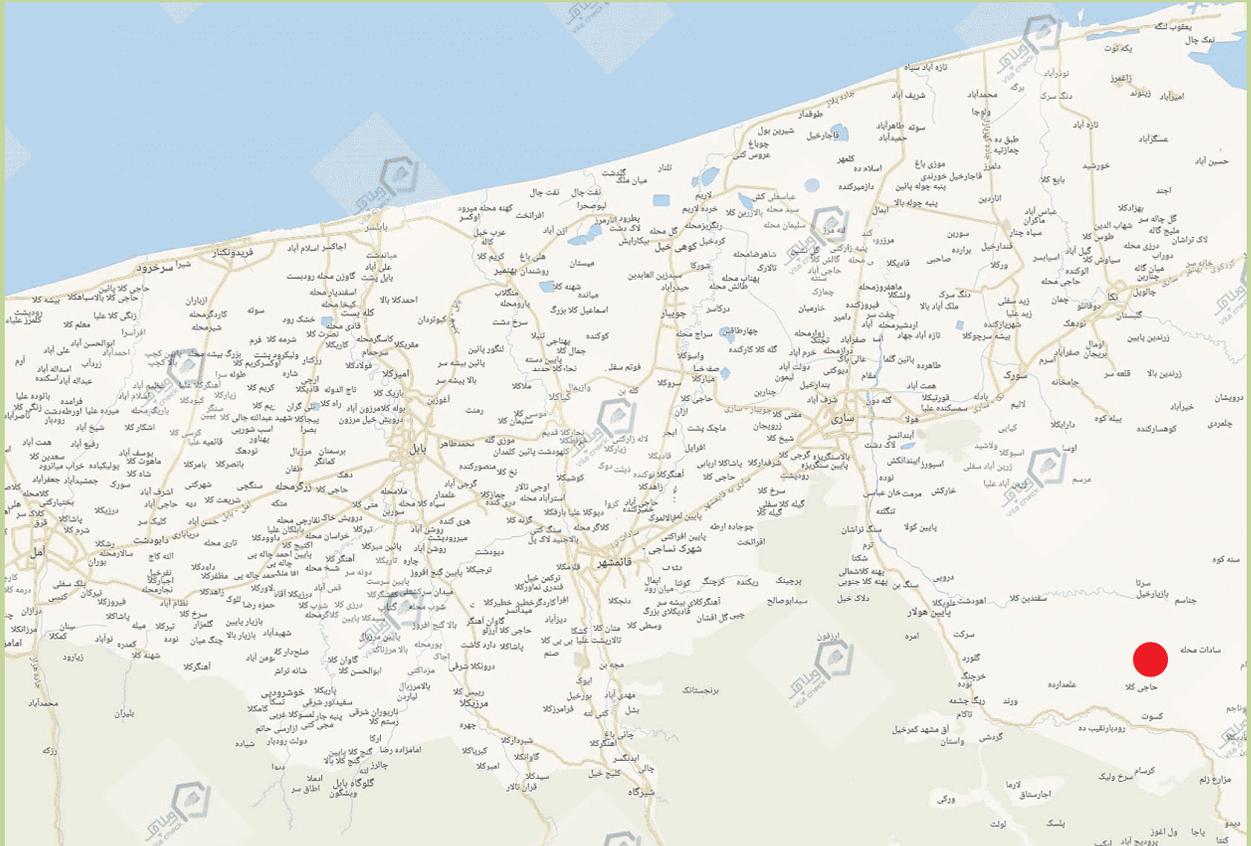
^۱ - منظور بندرگز است

^۲ - منظور بهشهر است

^۳ - اقلیم نور - ص ۱۹

شفیع پور و شکوه خانم شفیع پور و آقای علاء الدین علوی و دیگر عزیزان که اسامی شان در پاورقی آمده و همچنین کتب و مقالات امرئی که در حاشیه به بعضی از مطالب اشاره رفته است به گردآوری تاریخچه آن موفق آیم.

مازندران



روشنکوه در نقشه بالا با علامت (●) مشخص گردیده است، نگارنده بر این هست چون روستایی بهایی هست بطور عمد در نقشه جدید مازندران مشخص نگردیده است.

”ظاهرا در قرن هفتم تقریبا مصادف با زمان فتنه مغول اسم طبرستان از استعمال افتاد و کلمه مازندران جای آن را گرفت... یاقوت حموی⁴ اولین مورخی است که اسم مازندران را در معجم البلدان ذکر کرده است. وهم ایشان می گوید، نمی داند اسم مازندران از چه وقت استعمال شده یا اینکه او در کتابهای قدیم اثری از این اسم نیافته...“

4 - یاقوت حموی متولد ۵۷۴ ه.ق. وی جغرافی دان و تاریخ نویس مشهور قرن هفتم هجری قمری است. نام کامل وی: (شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی) و ملقب به «الشیخ الامام» است.

در ایام قدیم ناحیه شمالی ایران را که کناره های جنوبی دریای خزر تا گیلان را شامل می شد، مازندران می گفتند. نام آن بارها در افسانه های قدیمی، اساطیر و در شاهنامه آمده است بعدها به سبب اسکان قوم تپور، به تپورستان و طبرستان نیز خوانده شده است. سلسله های علویان، زیاریان و دیلمیان از آنجا برخاستند... مازندران را می توان به چهار ناحیه به شرح ذیل تقسیم نمود :

اول- قلل و کوهها که با ارتفاع بیش از چهار هزار متر یا بیشتر و پوشیده از برف است و در تابستان در روی سنگ های آنها گل سنگ یافت می شود.

دوم- از هزار متر تا چهار هزار متر ارتفاع، مراتع وسیعی است که در موقع تابستان احشام طوایف چادر نشین در آنها می چرند.

سوم- از حوالی هزار متر ناحیه جنگلها و دره های حاصلخیز شروع می شود. این قسمت دارای نواحی مختلف است.

چهارم- ناحیه پست ساحلی که اغلب بسیار مرطوب و در بعضی نقاط مزارع برنج بر روی تپه های شنی ساحلی است که در بعضی از قری و قصبات ایجاد شده است.

مهمترین عشایر مازندران از این قرار است: ایل عبدالملکی که اصلاً قشقایی و در ابتدای دوره قاجاریه که به مازندران هجرت کرده اند و در زاغمرز سکنی دارد. ایل عمرانلو در گلوگاه و طوایف کلباد بین اشرف (بهشهر) و بندر گز ساکنند. در اطراف آمل چهار طایفه مشاغی و لاریجانی و نوایی و نوری متوقفند. ایل خواجه وند که اصلاً از گروس آمده و در حوالی گجور سکنی گزیده اند. طوایف گرایلی و نکا که کرد هستند در اطراف رود نکا اقامت دارند. مطابق همین سرشماری (۱۳۴۵) تراکم جمعیت در این استان ۳۹ نفر در کیلومتر مربع بوده است. از کل جمعیت استان مازندران 23.9 درصد شهرنشین و 76.1 درصد روستا نشین بوده اند.⁵ البته بر اساس سرشماری جدید سال ۱۳۹۰ رشد و جمعیت این استان به قرار زیر می باشد⁶:

استان مازندران دارای ۸۹۸۹۹۳ خانوار

با جمعیتی بالغ بر ۳۰۲۸۹۲۳ نفر

از این تعداد جمعیت ۱۶۵۴۹۱۸ نفر شهری (۵۵ درصد)

و ۱۳۷۴۰۰۵ نفر روستایی (۴۵ درصد) است

این نسبت در سرشماری سال ۸۵ حدود ۵۳ درصد شهری و ۴۷ درصد روستایی بود.

⁵ - تارنمای لغت نامه دهخدا: <http://parsī.wiki/dekhodaworddetail-4e80755c65e746289c32dd1197c0e0df-fa.html>

⁶ - بر گرفته از تارنمای خبرگزاری فارس: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13901101000781>

هزار جریب

"کوهستانی است پهناور که در جنوب مازندران گسترش یافته و از مرز باختر به شکل قوسی به خاور کشیده شده است، در هر بخشی به نامی خوانده می شود و در حد فاصل بین سواد کوه به استرآباد [گرگان امروزی] که هزار جریب نام دارد و سرزمین آن به دو بخش تقسیم شده است. چهاردانگه و دودانگه. چهاردانگه نیز سه قسم است. چهاردانگه سورتیچی، چهاردانگه مسعودالملک و چهاردانگه شهریاری و قسمت مهم دشت دودانگه که از جنوب و شمال به کوهستان متصل است فریم نام دارد."⁷

راجع به تقسیم بندی چهاردانگه در منطقه هزار جریب در فرهنگ دهخدا چنین آمده است: "این بخش از سه دهستان تشکیل شده مرکز بخش قصبه کیاسر (شهر کیاسر) است. تعداد قراء و جمعیت دهستان عبارت است از:

- 1- دهستان سورتیچی 94 آبادی
- 2- دهستان هزار جریبی 54 آبادی
- 3- دهستان شهریاری 47 آبادی."⁸

"هزار جریب بلوکی است بسیار معتبر هم دهات قشلاقی و هم دهات بیلاقی دارد. از طرف ساری که بخوانند به آنجا روند کوههای بلند و راههای سخت دارد. دهات و خاکش متصل به دهات سمنان و دامغان می شود. هزار جریب مشتمل بر دودانگه و چهاردانگه است که هر محل حاکی دارد. این که دودانگه و چهاردانگه می گویند جهتش این است که امیر تیمور گورکان از میرعمادالدین که سیدی عالی نسب و دارای مقاماتی عالی بوده است کرامت و طرق عادت بزرگی دیده است دست او را می بوسد و به او ارادت می ورزد و هزار جریب را به او می بخشد و به عنوان سیورغال⁽⁹⁾ به او واگذار می کند که مالیات آنجا را گرفته صرف معیشت خود سازد.

⁷ - تاریخ مازندران ج 1 اسماعیل مهجوری چاپ اول دی 1342.

⁸ - تارنمای لغت نامه دهخدا و فرهنگ جغرافیایی ایران پوشینه 3 صفحه 325

⁹ - سیورغال از کلمه سیورغاتیش به معنی هبه و بخشش اخذ شده است. برخی نیز سیورغال را از کلمه سیورسل به معنی جایزه و بخشش معنا کرده اند که از سوی پادشاه به ارباب استحقاق داده می شده است. این واژه در طول دوره های مختلف تغییراتی از نظر معنی و محتوا داشته و در تشکیلات اداری و زندگی اجتماعی ایران در قرن نهم و دهم و تا اوایل قرن حاضر نقش مهمی ایفا کرده است. سیورغال (ترکی - مغولی) انعام، تیول و زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشد. مدد معاش و این لفظ ترکی است. عواید زمین که بجای حقوق یا مستمری به اشخاص بخشد. ج سیورغالات معمولاً طبقات مذهبی موقوفات حکام و افراد عادی برای امور نظامی در زمره گیرندگان سیورغال بودند. محل اعطا: املاک خالصه شاهی زمین تملک شده دهکده باغات و مزارع آسیاب ها و قنوات و یا معافیت ملکی و مالیاتی بود. (فرهنگ فارسی معین)

میرعمادالدین در اینجا زندگانی می کند و مشغول فلاحت و زراعت می شود. از یک زن دو اولاد داشته و یک زن دیگر او چهار اولاد می آورد. هزار جریب را میان اولادان خود تقسیم می کند لذا به دودانگه و چهاردانگه تقسیم می شود.

خلاصه - حکومت چهاردانگه هزار جریب با جناب اشجعُ المَلک بود و حکومت دودانگه با جناب اسمعیل خان صارمُ الممالک پسر مرحوم ابراهیم خان معروف بود که تمام دودانگه از طرف املاک ایشان و خواهرش حاجیه خانم می باشد. ¹⁰

چهاردانگه سورتیچی

"چهاردانگه از بخش های شهرستان ساری در ناحیه کوهستانی واقع شده که مناطق ییلاق نشین و دامنه های آن پوشیده از مراتع طبیعی جهت چرای دام ها می باشد. دامداری به علت شرایط منطقه ای رواج کامل دارد اما هیچگونه سرمایه گذاری در جهت ایجاد دامپروری های بزرگ در این بخش انجام نشده است. دامداری به همان روش سنتی و به طریق ییلاق- قشلاق کردن دامها (گاو، گوسفند و بز) صورت می گیرد. و از این طریق تا حدی به عایدات عمومی اهالی افزوده می شود زیرا همه ساله مقادیری پوست گوسفند و لبنیات از این بخش به ساری و نقاط مجاور صادر می گردد. قالی بافی، جاجیم بافی و نمده مالی هم از جمله کارهایی است که فقط در حد نیاز محلی بافت و تولید می شود." ¹¹

"چرا چهاردانگه را سورتیچی گفته اند؟"

بعد از انقلاب باب و حرکت ملاحسین بشرویه ای و طرفداران او با بیرق [پرچم] سیاه از خراسان به مازندران آمدند و به همراه ملاحسین در امامزاده شیخ طبرسی که واقع در روستای افرا که موسوم به شیخ کُلی به زبان محلی [لانه شیخ] است و در نزدیکی علی آباد آن روز (قائم شهر کنونی) پناه برده و سنگر گرفتند. بعد از ایجاد استحکامات و فراهم آوردن غلات و گاو و گوسفند برای نبرد با نیروهای دولتی آماده شدند. از آن سو هنگام تاجگذاری ناصرالدین شاه بود و شاه سرکوب این غائله را به عهده خوانین و بزرگان مازندران که در آن مجلس حضور داشتند، گذاشت. بنابراین حاج مصطفی خان سورتیچ این مهم را به برادرش عبدالله خان سورتیچ واگذار نمود و برادرش با همکاری محمد سلطان یاور از هزار جریب و علی خان سواد کوهی از سواد کوه به جمع

¹⁰ - سفرنامه مازندران، ناصرالدین شاه ص ۱۴۴

¹¹ - فرهنگ جغرافیایی سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح ج ۲۸ سال ۱۳۶۹ ص ۱۹۱-۱۹۰

آوری رزمنده و تفنگچی مبادرت می‌کنند و آماده سرکوب این غائله می‌شوند. از دربار نیز میرزا آقای مستوفی و سعیدالعلما مأمور همراهی با آقا عبدالله سورتیچی می‌شوند. پس با همراهی دویست نفر تفنگچی هزارجریبی و سورتیچی و عدّه‌ای از تفنگچیان سواد کوه، ترک و افغان‌های ساکن ساری به قلعه شیخ طبرسی حمله می‌کنند که در نتیجه آقا عبدالله سورتیچی و عدّه‌ای از همراهانش کشته می‌شوند. بعد از گزارش این خبر به مرکز، شاهزاده مهدی‌قلی میرزا به همراه محسن خان سورتیچی مأمور سرکوب این غائله می‌شوند سرانجام بعد از چهار ماه محاصره، جناب ملاحسین بشرویه‌ای کشته می‌شود و قلعه فتح می‌گردد.

ناصرالدین شاه با شنیدن خبر فتح قلعه طبرسی پیروزی مسلمانان و کشته شدن ملاحسین و به پاس خون شهید آقا عبدالله سورتیچی کلیه املاک، خاصه چهاردانگه را طی فرمانی به برادرش، حاج مصطفی خان سورتیچی می‌بخشد. چهاردانگه به این ترتیب با مرکزیت کیاسر به چهاردانگه سورتیچی مشهور شد. (به روایت آقای فخرالدین سورتیچی).¹²

قریه کلکنار و شرح حال جناب کربلایی شفیع

کلکنار

کلکنار	
اطلاعات کلی	
 ایران	کشور
مازندران	استان
ساری	شهرستان
چهاردانگه	بخش

¹² - بازخوانی تاریخ مازندران به کوشش اسدالله عمادی فرهنگ خانه مازندران ساری ۱۳۷۲ کیاسر و چند اثر تاریخی آن- نوشته محمد نژاد کیاسری- ساری ص ۲۵۳.

دهستان	پشتکوه (ساری)
مردم	
جمعیت	۱۱۰ نفر

کلکنار روستایی است از توابع بخش چهاردانگه شهرستان ساری در استان مازندران ایران.

جمعیت :

این روستا در دهستان پشت کوه قرار داشته و براساس آخرین سرشماری مرکز آمار ایران که در سال ۱۳۹۰ صورت گرفته جمعیت آن ۱۱۰ نفر (۳۹ خانوار) بوده است.¹³

قریه کلکنار یک منطقه ییلاقی و کوهستانی " دهی از دهستان پشت کوه سورتیچی است که در بخش چهاردانگه شهرستان ساری واقع است و سابقاً ۱۲۰۰ تن سکنه داشته است."¹⁴

فردی بنام کربلایی شفیع به لهجه محلی¹⁵ مازندرانی کل شفیع در این محل زندگی می کرد. اجداد کربلایی شفیع از تبعیدشدگان زمان نادرشاه افشار بودند که اصلیتشان از کردهای قوچان بود.¹⁶ نادرشاه خود خراسانی بود و بیم آن

¹³ - «سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ جمعیت تا سطح آبادی‌ها بر حسب سواد» (فارسی). مرکز آمار ایران ۱۳۹۰. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۴.

¹⁴ - تارنمای لغت نامه دهخدا

¹⁵ - با تشکر از عموزاده محترم جناب عین الدین خوان یغما به جهت اطلاعات در مورد جناب کربلایی شفیع .

¹⁶ - تاریخ مازندران شیخ سیف الله یساری (خطی) و همچنین در این وبلاک چنین آمده است:

طبق نقل پدران پیران طایفه سالها پیش طایفه ای از اکراد قوچان بنا به دلیل اینکه دامدار بودند و نیاز به مرتع داشتند احتمالاً "بر اثر نامساعد بودن اوضاع چراگاه های محل زندگی خود آنجا را اجباراً ترک کرده و به نواحی مختلف مازندران مهاجرت نمودند. از میان آنها چهار برادر در مکانی به نام «لولویه چهاردانگه» مستقر شدند که از این چهار برادر گروهی بعدها به نام فامیل کردان معروف شدند و یکی از برادران به روستای دیگری به نام «کلکنار» مهاجرت نمود که جد پدری طایفه یساری ها محسوب می شود. نام این برادر ملاقلی بود و جد دوم مرحوم یساری می باشد. زادگاه مرحوم یساری قریه بسیار کوچکی در حد نهایی استان مازندران به نام کلکنار می باشد که مأمنی سالم برای چرای گوسفندان محلی در ایام تابستان بوده و تا حد زیادی از هجوم آزار یاغیان و گردنکشان دور می ماندند و به همین دلیل دامداران آن زمان اکثراً باهم فامیل بودند. زمستان ها را در دهاتی مانند «لارما» به سر می برده و تابستان ها را چند ماهی در این محل زندگی می کردند و شاید وجه تسمیه کلکنار اقتباس از عبارت گله کنار باشد یا مکان نگهداری گله. قدمت کلکنار مشخص نیست و آثار مهمی از نظر تاریخی در آن دیده نمی شود. الا اینکه

می رفت که این نفوس علیه نادرشاه طغیان نموده و خروج نمایند، لذا آنها را به مازندران مکانی بین ساری و سمنان یعنی کلکنار تبعید می کنند. این نفوس دو گروه می شوند، گروهی که دامدار بودند در کلکنار که در اصل گله کنار بود سکنی می گزینند و گروهی دیگر که کشاورز بودند در محلی به نام ولویه¹⁷ ساکن می شوند. کسانی که به کلکنار [کلکنار] رفته بودند در پاییز و زمستان به جهت (قشلاق) به طرف روستاهای سواحل خزر که نسبتاً گرم بود حرکت می کردند. و بالعکس در فصل بهار و تابستان به جهت (بیلاق) به کلکنار باز می گشتند.¹⁸

رویای صادقه جناب کربلایی شفیع اول من آمن هزار جریب در عهد اعلی

کربلایی شفیع یکی از حشم داران کلکنار و صاحب جمع حاج مصطفی خان سورتیچ بود. مصطفی خان یکی از خوانین ذی نفوذ بخش چهاردانگه سورتیچ، وقتی لیاقت کربلایی شفیع را دید او را به عنوان صاحب جمع¹⁹ احشام خود به خدمت گرفت. شفیع با این امتیاز و پشت گرمی از خان مذکور می توانست از مراتع خوب برای گوسفندان استفاده کند. شفیع با سایر چوپان‌هایی که در اختیار داشت گاهی اوقات شب را کنار آنها در صحرا می گذراند. شبی در عالم خواب و رویای صادقه حضرت سیدالشهدا (ع) را زیارت نموده و او، شفیع را طرف خطاب قرار داده، فرمود: "شفیع این همه به خان خدمت می کنی کمی هم به جانب ما بیا و ما را نیز خدمت و مساعدت کن."²⁰ شفیع از خواب برخاسته، حیرت زده و در عین حال خوشحال بود. فردای آن شب خواب را برای مادرش تعریف می کند و نذر می نماید که در اول ماه محرم گوسفند قربانی کند و به علم دار امام حسین (ع) نذری بدهد و به مادرش نیز راجع به این پول که نذر کرده بود، می گوید.

بعد از چند روزی سیدی یا درویشی به ده کلکنار می آید، مادر شفیع پول نذری را در غیاب کربلایی شفیع به این شخص می دهد و خواب پسرش را نیز برایش تعریف می کند. ملا پول را گرفته، خوشحال می شود و اظهار محبت و امتنان نموده و آنجا را به قصد محل دیگر ترک می کند. شفیع در صحرا مجدداً امام (ع) را در عالم رویا زیارت نموده، امام (ع) به وی می فرماید: "نذری تو را مادرت به یک دزد داد." شفیع با شتاب به خانه مراجعت کرده از مادرش در مورد نذری

خندق (جهری) به نام هند مازیار در نزدیکی آن دیده شده و بنابه گفته مرحوم یساری احتمالاً "یک مرز بین ایالتی با بلوک های چهاردانگه بوده است.

<http://www.mazandnume.com/fullcontent/11490/> مشاهیر چهاردانگه

¹⁷ - ولویه: دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه ساری. در ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری کیاسر واقع است.

¹⁸ - به نقل از مکاتبه خصوصی بین این جانب و پدر بزرگ عزیزم - متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیع پور

¹⁹ - صاحب جمع: حسابرس - مستوفی - صاحب جمع کسی را می گفتند که مسئول ضبط و تحویل نوعی از اموال دیوانی بود.

²⁰ - به نقل از نامه های خصوصی عموزاده عزیزم جناب عین الدین خوان یغما و با تشکر از ایشان.

می پرسد. مادر موضوع را به او می گوید، شفیع با عجله به جستجوی درویش می پردازد و او را پیدا کرده و او را به منزلش دعوت می نماید بعد پول نذری را از وی گرفته و چای و قلیانی مهیا نموده و چند قرآن به او می بخشد و درویش را مرخص می کند.

مدتی از این جریان گذشت تا زمانی که اصحاب در قلعه طبرسی محاصره شدند، حاج مصطفی خان نیز به خونخواهی برادرش عبدالله خان به جنگ با اصحاب برخاست. خان مذکور برای شفیع پیغام فرستاد که برایش یک رأس گوسفند و مقداری لبنیات بیاورد. شفیع در این موقع در زرین کلا جو بیار صاحب جمع حاج مصطفی خان بود. وقتی پیغام خان به او رسید وسایل مذکور را آماده نمود و به نزد خان در نزدیکی قلعه طبرسی رفت شفیع از خان پرسید: شما اینجا چکار می کنید؟ خان گفت: عده ای بی دین و مرتد شدند و بر علیه مملکت قیام نمودند و می جنگند ما به اتفاق شاهزاده مهدی قلی میرزا به دستور شاه برای سرکوبی و قلع و قمع این طایفه آمده ایم، شفیع از خان اجازه ملاقات با این گروه را نمود. خان گفت: "اینها ساحر و جادوگرند. سحر و جادوشان در تو اثر می کند، و ترا بایی می کنند، صلاح نیست تو با آنها ملاقات کنی." با اصرار زیاد، چون خان، شفیع را دوست می داشت، گفت: "برو ولی زیاد نزدیک نشو، خطر دارد." شفیع نزدیک قلعه رفت، مشاهده نمود سه نفر معمم در زیر درخت مشغول صحبت هستند و چند نفر دیگر ننگبانی می دهند صدا کرد: "آقا جان شما همه ملا و با عبا و عمامه، چرا بی دین شده اید؟ می خواهند شماها را برای چه قتل عام کنند؟" آقا سید احمد سنگسری با دو نفر دیگر با تبسم به شفیع نگاه کردند، شفیع ناگهان به یاد خوابش افتاد متعجب و مات و مبهوت شد چون همان بزرگواری را که در خواب دیده بود در عالم بیداری مشاهده نمود. بعد نزد خان برگشت و به او گفت: "هر کسی قصد قتل عام این نفوس را دارد شما اینکار را نکنید." حاج مصطفی خان عصبانی شده به او گفت: "سحر و جادوی آنها در تو اثر کرده؟ فضولی نکن از اینجا برو." شفیع اردوئی خان را ترک نمود. اما جریان خواب و چگونگی تعبیر آن را برای پسرش میرزا حسن کلکناری بیان کرد. بعد از مدتی کربلائی شفیع آثار الهی را زیارت نمود و ایمان آورد.

جناب کربلائی شفیع اول من آمن هزارجریب در عهد اعلی و اول من آمن کلکنار در عهد ابهی می باشند.

شیخ حسن کلکناری (معروف به ملا حسن عمو)

کربلائی شفیع سه همسر اختیار نمود. از همسر اول هشت فرزند از همسر دوم چهار فرزند و از همسر سوم که اهل قریه امره (21) بود تنها یک فرزند داشت به نام میرزا حسن که او را شیخ حسن نیز می گفتند. میرزا حسن از زمان طفولیت بسیار باهوش بود لذا پدر او را به شهرستان ساری در مدرسه حاج مصطفی خان واقع در چهار راه برق فرستاد. میرزا حسن در

21- امره: دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی ساری واقع است.

این مدرسه با ملاحسینعلی ایولی⁽²²⁾ و شیخ رمضانعلی بقایی تیلکی⁽²³⁾ به تحصیل پرداخت. این سه نفر با ملاعلی جان شهید ماهفروزکی⁽²⁴⁾ که در مدرسه سلیمان خان شهرستان ساری تحصیل می کرد تماس داشتند. میرزا حسن بعد از اتمام تحصیلات در این مدرسه در امره متأهل شد و گاهی در تکیه های این روستا به منبر می رفت و از احادیث و اخبار صحبت می داشت. اما سالها بعد از خاتمه واقعه قلعه طبرسی زمانی که جناب سید محمد رضا شه میرزادی²⁵ بقیه السیف موجب ایمان ملاعلی جان گردیدند، ملاعلی جان امر الهی را به ملا میرزا حسن و ملا حسین علی ایولی ابلاغ نمود. میرزا حسن از آنجایی که خط بسیار زیبایی داشت با خط خویش از آثار ازل و حضرت نقطه اولی خیلی نوشته داشت، تمام این آثار را به شیخ رمضانعلی بقایی تیلکی سپرد و برای ادامه تحصیل راهی نجف و کربلا گردید و در سلک تلامذه شیخ مرتضی انصاری⁽²⁶⁾ در آمد و در آن کلاس با جناب ملا محمد قاننی نبیل اکبر⁽²⁷⁾ آشنا گردید.⁽²⁸⁾

22- ملاحسینعلی ایولی، اول من آمن روستائی ایول، برای شرح حالش به مقاله جناب احمدی به پیام بهائی شماره 278 صص 16-23 مراجعه فرماید.

23- برای شرح حال جناب شیخ رمضانعلی بقایی تیلکی به مصابیح هدایت جلد 7 صص 225-262 مراجعه فرماید.

24- برای شرح حال جناب ملاعلیجان شهید ماهفروزکی به مصابیح هدایت جلد 4 صص 537-499 مراجعه فرماید.

25- برای شرح حال جناب جناب سید محمد رضا شه میرزادی به مصابیح هدایت جلد 8 صص 34-82 مراجعه فرماید.

26- شیخ مرتضی انصاری: مجتهد اعلم شیعیان و مردی متقی بود که بعد از فوت شیخ محمد حسن صاحب جواهر از 1266 مرجع مطلق شیعیان گردید. وی با مجتهدین مقیم عراق که به تحریک شیخ عبدالحسین طهرانی در مخالفت با حضرت بهاءالله متفق شده بودند موافقت و همکاری نمود. تولدش بسال 1214 هجری قمری در دزفول و فوتش در 1281 در نجف بوده است. از آثار متعدده وی مکاسب و فرائد الاصول معروف به رسائل مشهور می باشد. (نوزده هزار لغت ص 435)

27- ملا محمد قاننی نبیل اکبر: فاضل قاننی که از اعظم فضلاء و علماء بودند و در حکمت از مکتب ملا هادی سبزواری و در فقه و اصول مجتهد اعلم از مکتب شیخ مرتضی انصاری، در بغداد به حضور مبارک مشرف گشتند و بعد به فرموده حضرت عبدالبهاء "مانند دریا بجوش آمد و بمثابة نهنگ دریای عشق پر خروش گشت." به تبلیغ امرالله در خراسان و دیگر شهرهای ایران و ترکمنستان پرداختند و بلائی بسیار تحمل نمودند تا در سن 64 سالگی در 1892 در بخارا صعود کردند. الواح مهمه ای بنام ایشان عز نزول یافته است که از آن جمله لوح حکماء یا لوح حکمت است زیارتنامه ای غرا از کلک مرکز عهد ابهی در حقشان عز نزول یافت. شرحی از احوالشان در اول تذکره الوفا مرقوم است. (نوزده هزار لغت ص 967). - برای شرح اطشان به مصابیح هدایت جلد 1 - صص 425-542

28- شرح ملاقات ملا حسن عمو با جناب نبیل اکبر را حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا این چنین می فرماید: "روزی این شخص محترم در بیرونی بکمال ادب روی زمین حضور نور مبین نشسته بود. در این اثنا حاجی میرزا حسن عمو معتمد مجتهدین کربلا با زین العابدین خان فخر الدوله وارد شدند. حاجی مذکور ملاحظه نمود که حضرت نبیل اکبر دو زانوی ادب روی زمین نهاده و در نهایت خضوع و خشوع نشسته، بسیار تعجب نمود، خفياً گفت: آقا شما اینجا چه می کنید؟ جناب نبیل اکبر فرمودند: بجهت همان کار که شما آمده اید. باری خیلی سبب تعجب آنها شد، زیرا شهرت کرده بود که این شخص، ممتاز از کل مجتهدین و معتمد عظیم شیخ جلیل است.

(تذکره الوفا - حضرت عبدالبهاء) فی ترجمه حیاة قدمالاحباء ص 6.

شرح تشرّف ملاحسن عمو (میرزا حسن) به حضور حضرت بهاءالله

شرح تشرّف ملاحسن عمو (میرزا حسن) به حضور حضرت بهاءالله در نفعات ظهور جناب ادیب طاهرزاده چنین آمده است: "شیخ عبدالحسین طهرانی⁽²⁹⁾ معروف به شیخ العراقین نامه های مشروحی به درباریان در طهران ارسال نمود و با گزارش قدرت و نفوذ روزافزون حضرت بهاءالله آنان را به وحشت و هراس انداخت و سرانجام موفّق شد طی فرمانی اختیارات تامّه از اعلیحضرت شهریاری بگیرد که با همکاری روحانیون ایرانی ساکن عراق اقدامات لازم را بر ضدّ بایبان به عمل آورد. شیخ عبدالحسین به مجردّ وصول این فرمان شاهی تمام علمای دین را برای شرکت در انجمن شوری در منزل خود دعوت نمود ... پس از عدم موفقیت انجمن فوق، علما تصمیم گرفتند حاجی ملاحسن عمو را که به اخلاق و تقوی معروف و به عقل و نُهی موصوف بود به حضور حضرت بهاءالله بفرستند تا بعضی سؤالات کند و حقیقت رسالت آن حضرت را کشف نماید. حاجی ملاحسن از شاهزاده زین العابدین خان فخرالدوله که از دوستان و ستایشگران حضرت بهاءالله بود و اغلب به حضور مبارک می رسید تقاضا نمود که این ملاقات را ترتیب دهد. شاهزاده این کار را انجام داد و در روز تعیین شده ملاّ حسن را به بیت مبارک هدایت نمود، به مجردّ اینکه حاجی ملاحسن به حضور مبارک رسید بحر موجّ بیانات مبارک را در مقابل خود مشاهده کرد و خود را در برابر دریای بیکران علم حضرتش چون قطره ای ناچیز یافت وی پس از آنکه جوابهای ساده و روشن و قانع کننده درباره سؤالات خود دریافت نمود به ساحت اقدس معروض داشت که به نظر علمای دین این طور می رسد که اگر وجود مبارک معجزه ای ظاهر نمایند آن معجزه می تواند حجّت قاطع و غایی برای اثبات حقانیت رسالت آن حضرت باشد. حضرت بهاءالله در جواب فرمودند: "هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید، نه خلق حق را، ولی حال این قول مقبول و مرغوب ... علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند و بنویسید که به ظهور این معجزه از برای ما شبهه ای نمی ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر می نمایم و این ورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند اگر ظاهر نشد بطلان ما ظاهر گردد." حاجی ملاّحسن این بیانات عالیّه را که در جواب پیغام علما از لسان مبارک صادر شده بود قانع کننده و منطقی یافت. از جای خود بلند شد و زانوی مبارک را بوسید و قول داد که فرمایشات مبارک را به علماء ابلاغ کند. ملاّ حسن به وعده خود وفا نمود ولی علما صلاح ندیدند که اقدامی درباره پیام حضرت بهاءالله به عمل آورند و از ادامه مطلب صرف نظر نمودند. ملاّ حسن نیز این تصمیم علما را توسط شاهزاده زین العابدین خان به اطلاع حضرت بهاءالله رساند. جمال

²⁹ - لقب شیخ عبدالحسین طهرانی است که از مجتهدین زمان ناصر الدین شاه بود که او را ظاهراً برای تعمیر بقاع متبرکه به عراق فرستاده بودند. وی عدوّ لدود حضرت بهاءالله و محرک ملت و دولت علیه آن حضرت بود و مکرّر قصد حیات مبارک را نمود که نتیجه نگرفت، ولی به همراهی میرزا بزرگ خان قزوینی کاربرد از سفارت ایران در بغداد آنقدر اخبار فتنه انگیز و افتراء آمیز بدربار ایران و عثمانی فرستادند که منجر به تبعید حضرت بهاءالله از بغداد گردید. برای اطلاع بر بعضی از مکتوبات او به کتاب از طهران تا عکاً مراجعه شود.

مبارک پس از استحضار از تصمیم علما فرمودند: « با ارسال این پیام شافی و کافی معجزات همه انبیا ظاهر و محقق گردید چه که علما را در انتخاب آن مخیر گذاردیم تا آنچه را بخواهند اتیان نماییم. »⁽³⁰⁾

هدایت اقوام و بستگان توسط شیخ حسن و کربلایی شفیع

بعد از جریان تشرّف میرزا حسن کلکناری (ملاً حسن عمو)³¹ به حضور حضرت بهاءالله، میرزا حسن از عتبات عالیات برای برادران خویش در کلکنار کتباً پیغام فرستاد که همسر و فرزند او را یکی از اخوانش به عتبات ببرد. محمد حسین

30 - نفحات ظهور جلد ۱ صص. ۱۶۰-۱۶۲

31 - در مورد ملا حسن عمو آنچه تا به حال تحقیق کردم اینکه در تاریخ نیل اصل که در ظهورالحق جلد ۴ استفاده گردیده است، نیل او را ملا حسن عمومی طهرانی می‌نامد. در ضمن او ممکن است بعد از سکونتش به طهران به این نام خوانده می‌شد و چون بعد از مرگ همسر اول و تنها پسرش در کربلا اول به کرمانشاه و بعداً به جهت دوستی و آشنایی با شاهزاده فخرالدوله به دربار راه یافته و چون از صدای خوشی بهره داشته و روزه خوانی در منازل شاهزاده گان و اعیان پایتخت می‌نموده و در همان جا با خانمی از طبقه اعیان و اشراف ازدواج نموده، او به ملاحسن طهرانی معروف شده است و در ضمن پسری هم داشته که بعد از مرگ وی به نام پدر خوانده شده است و بعداً معروف به ملا حسن طهرانی شد و همو به مشهد سر (مشت سره) از توابع روشنکوه که پایگاه نگهداری دام و رمه گاو بود، آمده و چند روز مهمان خانواده آقای نورالدین شفیع پور بوده است و در یاداشتهای جناب شفیع پور آمده است که او به جهت در خواست ارث و زمین آمده بوده و به ایشان گفتند که هر چه جد ایشان در کلکنار داشته، بدست دشمنان امر افتاده و پدر بزرگش کربلای شفیع نیز از آنجا به محلی نزدیک پرچشمه رفته و محلی به نام کندس بن قدیم دامداری می‌کرده و در همانجا صعود نموده، بر مبنای یاداشتهای جناب نورالدین شفیع پور و مکالمه بنده با آقای شمس الدین خوان یغما، اینطور نقل شده است که نامه پدرش که به اقوام نوشته بود و اظهار ایمانش به امر مبارک برای او اثبات گشت و او از همسر دوم ملا حسن بوده و چون بعد از مرگ پدر بدنیآ آمد به نام پدر خوانده شد و او در طهران. متولد شد. دختر این ملا حسن با رضا تجدد ازدواج نمود و رضا تجدد (۱۲۶۷-۱۳۵۲ ه.ش)، مترجم، روزنامه‌نگار، سیاستمدار و قاضی ایرانی بود. در عراق زاده شد. او فرزند شیخ‌العراقین مازندرانی بود. علوم حوزوی و ادبیات فارسی و عرب رادر کربلا و نجف آموخت. در انتخابات دوره چهارم و پنجم مجلس شورای ملی از ساری به نمایندگی انتخاب شد. رضا تجدد در کابینه محمدعلی فروغی به معاونت وزارت فرهنگ انتخاب شد و مدتی هم معاون وزارت دادگستری بود. او برای بار سوم در دوره چهاردهم مجلس نماینده ساری شد. او در ۱۳۵۲ در تهران درگذشت. یکی از نوه‌های دختری او به نام مصطفی تجدد بوده است، مصطفی تجدد (۱۲۸۷-۱۳۵۸) سرمایه‌دار و سیاستمدار ایرانی بود. او نخستین کسی در ایران بود که بانک خصوصی دائر کرد و موسس بانک بازرگانی بود. او در کابینه منوچهر اقبال در ۱۳۳۶ به سمت وزیر بازرگانی معرفی شد و در ادوار چهارم تا هشتم مجلس سنای ایران سناتور مازندرانی بود. (شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران تهران: نشر گفتار با همکاری نشر علم (عاقلی)، باقر) او نتیجه دختری ملا حسن عمو کلکناری و نوه ملا حسن طهرانی بود.

نگارنده در کتاب زندگی و شخصیت شیخ انصاری حاج مرتضی انصاری کنگره جهانی بزرگداشت دویستمین سالگرد تولد شیخ انصاری نام تمام تلامیذ شیخ مذکور آمده است، اما نام جناب نیل اکبر و ملا حسن عمومی طهرانی یا کلکناری به عنوان تلامذه یا شاگردنش مذکور نیامده است. ملاحسن الواح متعددی از جمال مبارک داشته است و به گفته جناب ایمانی نام ملا حسن در لوحی که به افتخار علویه خانم نیز نازل

برادر پدری میرزا حسن عیال و طفلش را به عتبات بُرد و اطلاعاتی در مورد امر جدید از برادر خود دریافت نمود. اما با کمال تأسّف در راه بازگشت از عتبات به مرض آبله دچار شد و وفات یافت. میرزا حسن مجدداً به پدر و برادرانش در کلکنار نامه نگاشت مبنی بر اینکه حق ظاهر شده و شما تحقیق کنید. ابتدا نزد ملا حسینعلی ایولی بروید اگر او کتمان در ایمان خود به امر جدید نمود به ملا علی جان ماهفروز کی مراجعه کنید تا او شما را به امر جدید هدایت نماید .

کربلایی شفیع بواسطه خوابهایی که سالها قبل دیده بود و همچنین مشاهده اصحاب قلعه، قلبش به یقین رسیده بود و (مطمئن بود) که امر جدید برحق است و مومن بر امر حضرت اعلیٰ بود. اما اکنون به جهت تحقیق بر امر حضرت بهاءالله دو دختر خویش به نامهای صنم و آمنه و دامادش میرزا گل همسر صنم را در ماه رمضان به ایول فرستاد. آنها نزد ملا حسینعلی ایولی رفتند. ملا حسینعلی کتمان نمود و اظهار بی اطلاعی نمود، لهذا آنها بر مبنای توصیه‌ای که میرزا حسن کرده بود که به ماهفروزک نزد ملا علیجان بروند. آنها آذوقه راه گرفته و مقداری روغن حیوانی برداشته و گوسفندی را قربانی نموده و به عنوان سوغات از کلکنار به سمت ساری حرکت نمودند و به ماهفروزک نزد جناب ملا علیجان رفتند. ایشان امر الهی را به آنها ابلاغ نمودند و آنها ایمان آوردند، آنگاه به کلکنار بازگشتند و امر جدید را به اقوام خویش ابلاغ نمودند و آنها جمعاً به حلیه ایمان آراسته شدند.

کندسبن قدیم یا پرچشمه

وقتی خاندان جناب کربلایی شفیع یعنی پسرها، دخترها و دامادهايش به شکل دسته جمعی ایمان آوردند. اهالی کلکنار بنای اذیت و آزار گذاشتند لذا اجباراً به محلی به نام کندسبن قدیم نزدیک کلکنار که به پرچشمه⁽³²⁾ نیز معروف بود، کوچ نمودند. جناب کربلایی شفیع در کندسبن قدیم صعود نمود و در همان محل به خاک سپرده شد. ساکنین

گشته، از او ذکر شده است. و گمان می رود این همان ملا حسن باشد که در بغداد به حضور مبارک از طرف علما مُشرف گردیده است. و نبیل سهواً او را طهرانی معرفی کرده است.

³² - وجه تسمیه پرچشمه : پرچشمه یعنی جائیکه چشمه های فراوان داشته باشد. نام فعلی آن هفت چشمه می باشد.

اوّلیه پرچشمه³³ عبارت بودند از: ظهورالله⁽³⁴⁾، کریم الله⁽³⁵⁾، آقاسید علی⁽³⁶⁾ [جمال الدین کلّائی]، ابوالقاسم⁽³⁷⁾، آقا بابا⁽³⁸⁾ [پسرنخست کربلائی شفیع].

احبّای کلکنار در برابر کلکناریها مقاومت کرده اما به علّت مزاحمت‌های افراد متفرقه و خوانین خصوصاً فردی بنام جلال یاغی^[39] احبّای کلکنار را از کندسبن قدیم آواره نمود و دیگر اجازه نداد آنها به آن محل بازگردند، لذا عدّه ای به شعبان خیل و عدّه ای به کُوت رفته، سکونت گزیدند. احبّایی که در کُوت ساکن شده بودند چون در مجاورت سنور⁽⁴⁰⁾ و ترکام⁽⁴¹⁾ بسر می بردند، مرتباً توسط اهالی این دو روستا دچار مشکلات و تضییقات می شدند به طوریکه ادامه زندگی در

³³ - در جنوب غربی روستای ایول به فاصله ۳ کیلومتری و در ۱۵ کیلومتری جنوب خاور کیاسر واقع است و در حال حاضر هیچ آثار و نشانه ای از سکونت در آن وجود ندارد.

³⁴ - ظهورالله فرزند گل بابا و نام جدش قُلی بود. وی ۹ فرزند داشت ۷ پسر به اسامی: عبدالعلی، نورالله، گل بابا، ابراهیم، اسماعیل، منوچهر و پرویز و دو دختر به نامهای فریده و خدیجه .

³⁵ - کریم الله فرزند قنبر که نام جدش میرزا گل بود و میرزاگل یکی از دامادهای کربلائی شفیع بود. کریم الله سه همسر اختیار کرد همسر اول شمسیه خواهر سید احمد علوی و دارای سه فرزند به اسامی میرزا مهدی قنبری، نصرت الله نصیری و حوری شد. از همسر دوم که نامش نجیبه بود یک فرزند به نام بهیه قنبری داشت. و از همسر سوم که نامش کلثوم بود، فرزندی به نام نادره قنبری داشت.

³⁶ - آقاسید علی فرزند میرعلی جمال الدین کلّائی از دودانگه هزارجریب که با گلچهره دختر کربلائی شفیع ازدواج نمود. آقا سید علی یکی از چوپان های کربلائی شفیع بود و با توجه به حسن رفتارش کربلائی شفیع دخترش گلچهره را به همسری وی در آورد و در اثر این اقتران سه فرزند به اسامی سید ابراهیم، سیده نسا و سیده کلثوم داشت. [او جد علوی ها است.]

³⁷ - ابوالقاسم جد جان الله و باب الله ولی پور که در روستائی بهائی شعبان خیل سکونت دارند. ابوالقاسم بعداً در سر مرتع و پایگاه دامش بوسیله یاغی ها صرب و شتم فراوان شده و او را همراه میرزا علی کلکناری داغ و درفش نموده و هردو این عزیزان به مقام شهادت فائز شدند و شرح این واقعه را در قسمت ضوضای یاغیان می آوریم.

³⁸ - محمد اسماعیل مشهور به آقابابا فرزند اوّل کربلائی شفیع که نام فرزندانش ناعدلی و ملاخلیل است.

³⁹ - و هم چنین در تاریخ و مشاهیر چهاردانگه و هزار جریب مازندران که شرحی است مختصر از نوشتار شیخ سیف الله یساری در این وب

لاگ می خوانیم: <http://chahardangeh.blogfa.com/post/48>

[...] قضیه برخورد مرحوم یساری با سید جلال جمال الدین کُلائی بنا به گفته پیران طایفه از این قرار است که در سال هایی که مرحوم یساری نماینده تام الاختیار والی مازندران یعنی امیر اکرم در منطقه چهاردانگه بود (نامه مورخه سوم تیر امیر اکرم به شیخ سیف الله یساری موید این مطلب است) ماموریت داشت تا ضمن اداره اولین مدرسه در کیاسر سایر مسایل فرهنگی اجتماعی و سیاسی آن حدود را سر و سامان دهد. در این رابطه اجباراً با یکی از یاغیان آن زمان به نام سید جلال جمال الدین کلّایی مدتها در گیر می شود و بالاخره موفق می شود تا با ترغیب سید جلال در امر خروج بهایی های آن منطقه دیگر ساکنین آنجا را در امان نگاه دارد.]

⁴⁰ - سنور: دهی از دهستان سورتیچی بخش شهرستان ساری واقع در 16 کیلومتری شمال شرقی کیاسر.

⁴¹ - ترکام: دهی از دهستان سورتیچی بخش شهرستان ساری واقع در 10 کیلومتری جنوب کیاسر.

این محل غیر ممکن شده بود لذا کوت را ترک گفتند. خانواده آقای قهرمان دارابی به ایول و بقیه به مشهد سرا که مرتعی نزدیک روستای سرتا می باشد نقل مکان نمودند.

شرح این واقعه در تقویم تاریخ جناب ملک خسروی چنین آمده است :

" در سال 1344 قمری برابر 5-1304 شمسی - مطابق 1925 میلادی ... سید جلال نام جمال الدین کلایبی یاغی ... بهائیان کلکناری را متواری و اموالشان را غارت کرد." ⁴²

خاندان جناب کربلایی شفیع

1- کربلایی شفیع سه همسر اختیار نمود. از همسر اول به نام فاطمه سه پسر به نام‌های 1- محمد اسماعیل مشهور به آقابابا، 2- محمد حسین، 3- محمد طاهر و پنج دختر به نام‌های 1- صنمبیر، 2- آمنه، 3- گلچهره، 4- ماه داده (ماهروزه) و 5- شکوفه داشت. از همسر دوم به نام ماه بانو سه پسر و یک دختر به نام‌های 1- فریدون، 2- داراب، 3- جمشید و 4- شیرین داشت. و از همسر سوم خانمی به نام میرحیات که از روستایی آمره بود، یک پسر به نام میرزا حسن کلکناری معروف به ملا حسن عمو داشت. دامادهای کربلایی شفیع 1- آقاسید علی فرزند میرعلی جمال‌الدین کلائی از دودانگه هزارجریب که با گلچهره ازدواج نمود. 2- سبز علی فرزند غلام که با آمنه ازدواج کرد و نام فرزندانش: غلامرضا، عبدالباقی، محمد مهدی، سیف‌الله، آسیه، عمه جهان و حوریه. 3- میرزا گل با صنمبیر ازدواج نمود. فرزندان: عباسعلی، قنبرعلی، فاطمه و معصومه. 4- حسینقلی با ماه داده (ماهروزه) ازدواج نمود. فرزندان به نام‌های امامقلی، تقی، نادرقلی، باهره و زلیخا. پسران کربلایی شفیع: 1- محمد اسماعیل مشهور به آقابابا که فرزندان او ملا خلیل، نادعلی، بی بی گل و فضا بودند. 2- محمد طاهر نام فرزندان: ذکرالله، مرتضی، نازنین، زبیده و حمیده 3- محمد حسین فرزندان به اسامی عبدالرحمان، گل برار و جان برار و شکوفه بودند. کربلایی شفیع از همسر دوم به نام ماه بانو فرزندان به نامهای فریدون، داراب، جمشید، و شیرین داشت.

1- فریدون پسرش لطف الله فریدونی بود که در سال ۱۳۵۰ شمسی در احمد آباد صعود نمود و نسلی از او باقی نماند. لطف الله در ایام جوانی به مدت چند سال در منزل جناب یونس خان افروخته خدمتکار بود. نگارنده به یاد دارم که در مجالسی که در روشنکوه منعقد می گشت حکایاتی را از خان و ایام تشریف به حضور مبارک در عکا نقل می نمود و تمام اشعار جناب نعیم را از حفظ برای اجباء می خواند.

2- داراب جد دارابی ها، دارای شش فرزند به نام های سهراب، رحمت، گل محمد، قهرمان، تیمور و دختری به نام گل بانو داشت.

3- جمشید جد نوبخت ها می باشد و فرزندان به نام سرالله، ذات الله داشت و ذات الله فرزندان به نام باباقلی و قدسیه داشت. سرالله فرزندان به نام مسیح الله، وجی الله، و آسیه داشت.

4- شیرین نام فرزندان او تا به حال بدست نیوردم.

و از همسر سوم به نام میرحیات که امره ای بود پسری به نام میرزاحسن (ملا حسن عمو) داشت.

قسمت دوّم – قریه روشنکوه

”... یا سید علی علیک بهائی اسمت لدی المظلوم مذکور و این لوح مبین از افق عنایت ربّ العالمین مخصوص تو اشراق نمود حمد کن مقصود عالم را به این فضل بزرگ...“
(از لوح خطی حضرت بهاءالله خطاب به جناب سیدعلی جد خاندان علوی)

قریه روشنکوه

روشنکوه	
اطلاعات کلی	
<u>کشور</u>	<u>ایران</u> 
<u>استان</u>	<u>مازندران</u>
<u>شهرستان</u>	<u>ساری</u>
<u>بخش</u>	<u>چهاردانگه</u>
<u>دهستان</u>	<u>گرماب</u>
<u>ده</u>	<u>روشنکوه</u>
مردم	
<u>جمعیت</u>	۳۴ نفر

روشنکوه روستایی است از توابع بخش چهاردانگه شهرستان ساری در استان مازندران ایران.

جمعیت

این روستا در دهستان گرماب قرار داشته و براساس آخرین سرشماری مرکز آمار ایران که در سال ۱۳۸۵ صورت گرفته جمعیت آن ۳۴ نفر (۱۵ خانوار) بوده است.^[43]

معرفی قریه روشنکوه

قریه روشنکوه در بخش چهار دانگه سورتیچی واقع شده است و بخش چهاردانگه سورتیچی قسمتی از هزارجریب می باشد. " دهی از دهستان پیروجه بخش چهاردانگه ... طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۲۲ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۳ دقیقه ارتفاع متوسط ۹۲۰ متر پایکوهی معتدل مرطوب در ۴۴ کیلومتری خاور(شرق) شهر ساری واقع است. رودخانه پلاروی که از بلندی های ششک سرچشمه می گیرد از شمال آبادی گذشته به رودخانه تَجِن و دریای خَزَر می ریزد." (44)

وجه تسمیه روشنکوه

روشنکوه [رُوشَن کُوه] در آغاز مرتع و جنگل بود. در قسمت پایین محل، چشمه آب معدنی قرار داشت بنام دارتام که مردم از هر طرف به جهت شفای امراض از آب این چشمه استفاده می نمودند و هنوز هم این آب معدنی وجود دارد و مورد استفاده مردم از دور و نزدیک (منطقه چهاردانگه) می باشد. روشنکوه ابتدا به علت وجود این چشمه آب معدنی به دارتام معروف بود. زمانیکه این مرتع از وراثت حاج مصطفی خان سورتیچ بوسیله میرزا عین الله خریداری شد، نفوسی دامدار آنجا ساکن شدند. روایت است گاوی تلف شده و یا گرگ خورده و از آن به بعد به رَشْمَنگو معروف گردید. رَش (Rash) به لهجه محلی یعنی قهوه ای متمایل به زرد و مَنگو (Mango) یعنی گاو ماده.

بروایت دیگر اسم این محل رَشْمَان کوه بوده به دو علت : ۱- وجود کوههای قهوه ای متمایل به زرد رنگ در نزدیک محل ۲- وجود انبوه درختهای جنگلی راش در جنگل محل. باید اذعان کرد که اکثر قریب به اتفاق احبای مطلع روشنکوه [رَشْمَنگو] را تأیید نمودند. رشمنگو در زمان حضرت عبدالبهاء یا حضرت ولی امرالله به روشنکوه تسمیه یافت. نگارنده با تحقیقات زیاد موفق به زیارت لوح یا توقیعی مبنی بر این مسئله نشدم تنها در یادداشت های جناب نورالدین شفیع پور به توقیعی از حضرت ولی امرالله اشاره رفته است مبنی بر تسلیت به جناب سید احمد علوی، در توقیعی خطاب به جناب فروغ بصاری

⁴³ - «سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ جمعیت تا سطح آبادی ها بر حسب سواد» (فارسی). مرکز آمار ایران ۱۳۹۰. بایگانی شده از

نسخه اصلی در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۲.

⁴⁴ - اطلس گیتهانشناسی استان های ایران تهران: ۱۳۸۳ خ

که می‌فرمایند در قریه روشنکوه به جهت صعود صبیبه جناب سید احمد علوی روشنکوهی، ذکیه خانم، مراتب تسلیت مرا ابلاغ داشته و به جهت ارتقای روح ایشان در اعتاب مقدسه دعا می‌فرمایند. اما راجع به وجه تسمیه روشنکوه تا کنون توقیعی یا لوحی نیافتم. نفوس مطلع روشنکوهی بعضی اظهار می‌دارند که این محل در زمان حضرت عبدالبهاء به روشنکوه تسمیه یافت و بعضی نیز زمان حضرت ولی امرالله را ذکر نمودند. با توجه به سفر جناب سینا و پسرشان آقا سید حبیب الله به روشنکوه⁴⁵ این محل بایستی در زمان حضرت عبدالبهاء به روشنکوه نامیده شده باشد. اما نام این ده تنها به دهی که همه بهائی بودند و تنها نام عین الله پدر جناب نورالدین شفیع پور مذکور گشته است که جناب سینا و یا پسرشان با او در طهران هنگامی که در مدرسه تربیت درس می‌خوانده، آشنا گشتند و به روشنکوه به جهت سفر تشویقی تشریف بردند.

ساکنین اولیه قریه روشنکوه

تعدادی از اجبای کلکناری که از کندسبن قدیم آواره شده بودند مدتی در مشهدسرا سکونت داشتند. زمینهای روشنکوه را از وراثت حاج مصطفی خان سورتیج خریدند و در آنجا اقامت نمودند. ساکنین اولیه قریه روشنکوه به ترتیب عبارت بودند از جنابان: ۱- آقا سید علی جمال الدین کلاهی، جد اعلای علویها داماد جناب کربلایی شفیع ۲- میرزا عین الله پدر جناب نورالدین شفیع پور ۳- غلامرضا، دایی میرزا عین الله ایشان به غلامرضا مختآباد معروف بود. ۴- سیف الله برادر غلامرضا ایشان نیز به سیف الله مختآباد معروف بود. این دو برادر پسران آمنه و نوه‌های کربلایی شفیع بودند. این نفوس اقامت دائم نداشتند بیلاق و قشلاق می‌کردند. بعد به تدریج اقوام و بستگان آنها در این محل ساکن شدند و به طور دائمی اقامت نمودند.

در این باره در اسرارالاثار جلد ۴ صفحه ۴۷ چنین آمده است :

” روشنکوه دامنه کوه به قرب ساری مازندران تقریباً 24 خانوار بهائی در آنجا ساکن اند که اصلاً در شبه مغاره کوه کلکنار بودند و اهالی آنها را بیرون نمودند. اعراف و اسبقشان شیخ حسن معروف به کلکناری فارغ التحصیل در عراق عرب و از علمای بیان بود و الواح و آثار بسیار از دوره بیان و دوره ابهی در ترکه اش باقی بود. در حدود سال ۱۳۰۰ ه.ق به عراق عرب رفته و در آنجا در گذشت دیگر از معاریف بهائیان کلکنار آقا شفیع آقا بود.“⁴⁶

⁴⁵ - مندرج در مصابیح هدایت جلد ۱ صص. ۱۵۴- ۱۵۶

⁴⁶ - بنا به نوشته جناب نورالدین شفیع پور و مکالمه تلفنی با جناب بدیع الله ایمانی ملاحسن دوسفر به عتبات داشته است بار اول در ایام جوانی به جهت تحصیل علوم دینی و بار دوم برای سکونت دائمی که در همانجا هم وفات یافت. ایشان دو همسر اختیار نمود یکی از اهل روستایی امره که از اقوام مادری بود و دیگری همسری در کربلا اختیار نمود.

تأسیسات امری و مادی

اولین محفل روحانی روشکوه

نگارنده در مکاتباتم با متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیع پور [پدر بزرگ عزیزم] در مورد تشکیل اولین محفل روحانی روشکوه، ایشان اظهار داشتند که جناب حاج محمد طاهر مالیری طی اسفار تبلیغی - تشویقی که به صفحات مازندران داشتند در سال تقریبی ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ هجری شمسی مطابق با 1926 میلادی، به مدت نه روز در روشکوه اقامت نمودند در این ایام که غیر ایام عید اعظم رضوان بود امر به انتخابات و تشکیل محفل روحانی نمودند. اولین اعضای محفل روحانی عبارت بودند از: ۱- جناب سید احمد علوی ۲- جناب قلی قلیزاده ۳- جناب محمد حسن شفیعی⁽⁴⁷⁾ ۴- جناب مرتضی طاهری ۵- جناب کلیم الله (کریم الله) قنبری ۶- جناب نورالله قنبری ۷- جناب عزت الله روشکوهی ۶- جناب غلام علی پور ۹- ذات الله [مختآباد] پدر بابا قلی نوبخت. [در سالهای بعد حوریه خانم همسر جناب سید احمد، دختر جناب میر ضیغم امره‌ای به عضویت محفل در آمدند. جناب میر ضیغم امره‌ای⁴⁸ اول شخصی بودند که جناب ملا رمضان تلکی را در منزل خود ورود داده و اتاقی را در اختیارشان قرار داده‌اند و اول من آمن روستائی امره می‌باشند و به جهت جناب ایشان لوحی نیز از حضرت عبدالبهاء به افتخار ایشان نازل گردیده است که ذیلاً در اینجا درج می‌گردد.

هُوَ اللهُ

ای ضیغم آجام رحمانی، نفوس به منزله طیورند، یک پرنده عقاب اوج عزتست و یک طیر باز سفید شکار افکن و مرغی قمری مرغزار و چمن، طیری کبک کهسار و صحراء و لاله زار و دمن و خلق الله النفوس اطواراً. ولی تو ضیغم بیشه ذوالمنن باش و شکار افکن گرد تا در این میدان جولانی کنی و چوگانی زنی و گوئی بر بانی، ولی به حکمت مسطور در کتاب. آن دیار موطن حضرت مقصود روحی و ذاتی و کینونتی لأحبائه الفداست و شماها هموطنان نیر آفاق، ملاحظه فرمائید که چه سزاوار است. ع ع
(مکاتیب جلد ۸- صص. ۱۱۸- ۱۱۹)

47 - محمد حسن شفیعی که مشهور به آقا عموبود. ایشان برادر عین الله و عموی نورالدین شفیع پور بودند.

48 - مصابیح هدایت جلد ۷- ص. ۲۳۵- ... ملا رمضان هم که چنین دید خود از آهو دشت کوچیده به قریه امره رفت به منزل مشهدی میر ضیغم نامی که از جوانمردان محل شمرده می‌شد، ورود کرد و او هم یک باب اتاق به جنابش داد.

از آنجائیکه کل اعضا محفل روحانی فاقد سواد بودند بنا به توصیه جناب مالگیری جناب نورالدین شفیع پور که در آن زمان محصل پنجم یا ششم ابتدائی بودند در نفس جلسه حاضر می شدند و تصمیمات محفل را یادداشت می کردند.

کتابخانه و موقوفات

در روشنکوه در سال ۱۳۲۹ کتابخانه‌ای تحت عنوان ملا حسن عمو تأسیس گردید و از طرف جامعه مساعدت شد. ... به کتابخانه های جدیدالتأسیس: پل سفید، ارطه، روشنکوه مساعدت شده است.» (اخبار امری شماره ۴ مرداد سال ۱۳۲۹)

(استخراج از ابلاغیه مبارک مورخه 20 اگوست 1937 میلادی خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایران)

حظیره القدس

زمین حظیره القدس روشنکوه را جناب نور الدین شفیع پور تقدیم نمودند و احبای محل با تشریک مساعی ساختمانی در این محل تاسیس نمودند. وقتی حظیره القدس ساخته شد زنگی نصب نمودند. در شبهایی که جلسه تشکیل می شد برای خبر نمودن احبای این زنگ را می نواختند. صدای زنگ تا روستای روبرو آخورد⁽⁴⁹⁾ و سادات محله⁽⁵⁰⁾ می رفت. ایام صیام وقت سحر و افطار نیز این زنگ را به صدا در می آوردند.

مدرسه⁵¹

در روشنکوه مکانی به عنوان مدرسه تأسیس نگردید. حظیره القدس را مدرسه نمودند. مدرسه روشنکوه ابتدا به نام دبستان ملی بهائیان روشنکوه بود. اولین معلمی که در مدرسه روشنکوه تدریس کرد جناب میرزا مهدی قنبری بود. که به گفته خودشان سال ۱۳۱۳ تدریس در این مدرسه را شروع نمودند. ایشان حدود ۴ سال در مدرسه روشنکوه تدریس نمودند. جنابان: سید اسماعیل علوی، ضرغام الدین علوی، پنجعلی قنبری، نعمت الله عباسی، رسول روشنکوهی، وجیه الله شفیعی و عده‌ای دیگر شاگردان ایشان بودند. بعد از ایشان شکرالله خطیبی که اهل دامغان بود در روشنکوه ایمان آورد. سه الی

49 - اُخرد یا آخورد: دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه شهرستان ساری واقع در ۴۳ کیلومتری جنوب شرقی ساری.

50 - سادات محله: دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه شهرستان ساری واقع در ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی ساری دو روستایی آخورد و سادات محله در مجاور روستایی کندس بن هستند و از روستای آخورد ۲ الی ۳ نفر به امر بهائی اقبال نمودند، آقای رمضان حاجیان و آقای جبار هاشمی که بواسطه تبلیغ و سرپرستی جناب اسماعیل علوی به امر مبارک ایمان آورده و با ازدواج ایشان با یک دختر بهایی موجب سکونت ایشان در روشنکوه گردید.

51 - مدارس فراموش شده بهائیان آموزش و پرورش نوین در ایران ۱۹۳۴-۱۸۹۹ م- سلی شهور صص. ۲۸۱-۲۸۲

چهار سال در روشنگره تدریس نمود. معلّم دیگری از قم به نام حائری که در همان جا (قم) ایمان آورد و خانواده اش اذیت و آزارش می نمودند به روشنگره آمد و حدود دو سال تدریس کرد. بعد از او امیر هوشنگ فرهنگ که مسلمان و اهل تسنن و کُرد بود، حدود دو سال معلم بود، ایشان یازده ماه تدریس کتب علمی در مدرسه می کرد و بعد از تبلیغ و آشنای با امر مبارک بوسیله جناب نورالدین شفیع پور یک ماه نیز به بچه ها درس امری تدریس می کرد. وقتی مدرسه دولتی شد به نام دبستان فیض روشنگره تسمیه یافت و پرویز ملکی به عنوان معلّم آمد. بعد از ایشان عزیزالله سبحانی اهل زیرآب سوادکوه یک سال معلّم روشنگره بود. به علت نداشتن دانش آموز این دبستان با همین نام به احمد آباد منتقل شد. سبحانی نیز به احمد آباد رفته تدریس می نمود.

عزیزالله سبحانی مُتَعَصِب و مُبَغِض بود و اهانت می کرد. و روزی که جناب سعید خوان یغما از محفل مقدس روحانی ساری برای محفل روحانی روشنگره پیام و متحد المآلی آوردند که در آن خبر صعود حضرت ولی عزیز امرالله درج بود. سبحانی وقتی این خبر را شنید در مدرسه برای محصلین جشن برپا نمود. محفل روحانی روشنگره به احبّ ابلاغ کرد که بچه ها را به مدرسه نفرستند. چون مدرسه دولتی بود و به مدّت بیست روز تعطیل شد. محفل روحانی روشنگره شرحی در مورد علت تعطیلی مدرسه برای محفل روحانی ساری نگاشت. معلّم بعد از بیست روز خود را به اداره فرهنگ آن زمان معرفی نمود. رئیس فرهنگ علی درود کار عضو محفل روحانی ساری نیز بود. از سبحانی پرسید: کجا بودی؟ سبحانی گفت: روشنگره! او سیلی به صورتش نواخت و گفت بیست روز است که مدرسه تعطیل شد و تو وظیفه داشتی خودت را معرفی کنی. چه کار به دین مردم داری؟ اگر می خواهی پرونده ات را به کارگزینی ندهم، مثل بچه آدم برو درس بده.

در دوره سپاه دانش⁵² چون روشنگره محصل نداشت نمی توانستند به نام روشنگره مدرسه باز کنند در نتیجه به اسم شهاب روشنگره مدرسه باز کردند. روشنگره دو قسم شد ۱- روشنگره ۲- شاب نام.

معلّمین سپاه دانش به نام های اصغر مهاجر زاده، سید رضا اسکویی و علی اکبر کرمانیان در سه دوره به روشنگره آمدند که هر دوره یک سال بود. بعد از سپاه دانش معلمی به نام غلام فکری از خوی آمد. مدّت دو سال تدریس نمود. در دوره سبحانی مدرسه به احمد آباد منتقل شد.

در تحقیقی که خانم شقایق ایقانی در رساله پایانی⁽⁵³⁾ خود داشته اند راجع به تأسیس مدرسه در روشنگره مطالب

ذیل را نقل نموده اند:

⁵² - سپاه دانش: مطابق لایحه ایجاد سپاه دانش ماده ۵ و ۷ و ۸ دیپلمه ها و مراتب بالاترشان با قید قرعه وارد سپاه دانش شده و چهار ماه آموزش دیده و بقیه دوره خدمت سربازی را در یکی از روستاها به کودکان روستایی دانش می آموختند. (تاریخ مازندران اسماعیل مهجوری ج ۲ ص ۳۳۲).

⁵³ - تاریخچه مدارس بهایی مازندران - صص. ۱۵۰-۱۵۵

اولین مدرسه روشنکوه به همت محفل روحانی آن حدود سال ۱۳۱۴ ه.ش افتتاح شد و به نام مدرسه ملی بهائیان روشنکوه مشهور گشت. این مدرسه چهار کلاسه بود یعنی شاگردان در یک کلاس در چهار رده می نشستند.

محل و ساختمان مدرسه

محل مدرسه ابتدا در منزل خود احباً بود ولی بعداً ساختمانی برای مدرسه ساخته شد که حظیره القدس هم بود و بر طبق ساختمان های آن دوران دیوارهایی از گل داشت در ابتدا اطفال در یک اتاق بر روی نم می نشستند اما به تدریج نیمکت های چوبی برای آنان ساخته شد و به مدرسه شکل پیشرفته تری داد.

مدیر - ناظم

در هر مرحله معلم نقش مدیر و ناظم را هم داشت و مدیر و ناظم مستقلاً برای مدرسه وجود نداشت.

معلمین

اولین معلم دبستان روشنکوه آقا میرزا مهدی قنبری بود. ایشان از شش سالگی به همراه جناب عبدالعلی مظلوم معروف به شهاب به ایول رفتند. حدود سه سال در ایول تحصیل کردند سپس به ساری رفته در منزل شیخ زین العابدین ابراری (معلم مدرسه تأیید ساری) در مدرسه فوق الذکر به مدت دو سال تحصیل نمودند. وقتی به زادگاه خود روشنکوه بازگشتند حدود پانزده سال داشتند. در این هنگام به تشویق احبای روشنکوه علی الخصوص آقا نورالدین شفیع پور و آقاسید احمد علوی شروع به تدریس کردند و بدین ترتیب مدرسه روشنکوه شروع به کار نمود.

در همان سال اول شهرت افتتاح این مدرسه بهائی سبب گردید تا ارباب روستای مجاور روشنکوه، یعنی روستای حاجی کلا (که غنی خلخال نام داشت و فرد متعصبی بود) با کمک حکومت ناحیه ژندارمی، با رشوت استواری را به روشنکوه گسیل نموده، سعی در تعطیل مدرسه نماید. آن ژندارم نیز چند تن از اعضای محفل روحانی روشنکوه را دستگیر نموده، چوبکاری کرد و پس از اخذ جریمه آنان را نزد ارباب غنی خلخال برد، او نیز که فرد سالوسی بود وقصد آشکار نمودن دشمنی خود را نداشت به ظاهر وساطت کرده اعضای محفل را آزاد کرد.

در این واقعه معلم و اطفال دبستان از ترس متواری گردیده، مدت سه روز پنهان شدند. این مسئله باعث شد که ناچاراً تابلو مدرسه برداشته شود. اما تعلیم اطفال همچنان ادامه داشت. بعد از حدود چهار سال آقای قنبری دست از تعلیم کشیدند و مدرسه شش ماه تعطیل گردید تا اینکه معلم جدیدی به نام شکرالله خطیبی عهده دار تدریس در دبستان گردید (ایشان اهل سمنان و مسلمان زاده بودند اما توسط بهائیان بزرگ شده، اظهار ایمان می نمودند) آقای خطیبی⁵⁴ حدود سه سال به امر تدریس اشتغال داشتند.

⁵⁴ - آقای شکرالله خطیبی که از اهالی سمنان بودند و با آشنا شدن با آقای نورالدین شفیع پور برای معلمی و تدریس به روشنکوه آمدند. بعداً به ساری آمدند و با خانواده جناب شفیع پور معاشرت داشتند و به امر مبارک ایمان داشتند و ایشان با خانمی از اهالی چورت که مسلمان بود ازدواج

پس از ایشان نوبت به آقای حائری رسید که ظاهراً براساس تقاضای محفل روشنگره از سوی محفل روحانی ساری به روشنگره فرستاده شدند. ایشان بهائی و اهل قم بودند و در مجموع دو سال در این مدرسه تدریس نمودند. پس از آقای حائری نوبت به فرد مسلمانی به نام امیر هوشنگ فرهنگی⁵⁵ رسید که اهل کردستان بود که به طور اتفاقی ساکن روشنگره گردیده بود. ایشان نیز حدود دو سال عهده دار تدریس در دبستان گردیدند. آخرین معلم

نمودند و در آنجا سکونت نمودند و صاحب یک دختر و پسر شدند، و در ایام کهولت به ساری آمدند و بعداً بوسیله جناب مهندس سیاوش شفیع پور در شرکت کاغذسازی مانا - کانادایی مشغول به کار شدند، ایشان خیلی دوست داشتند دخترشان ازدواج بهایی نماید، پسرش نزد نگارنده درس ریاضی و فیزیک و عربی برای رفع اشکال می خواند. و به تشویق جناب خطیبی ما با هم صحبت های امری می کردیم و به مطالعه کتب امری علاقه داشت و اظهار ایمان می نمود و نگارنده ایشان را نزد جناب توکلی بردم و اظهار ایمان نمود، اما در آن هنگام که تشکیلات در ایران بنا به دلایلی امنیتی تسجیل نمی نمود و نماز هم حفظ کرده و می خواند و مناجات تلاوت مینمود. این دوست عزیز و وجود نازنین متأسفانه در جنگ ایران و عراق کشته شد و جناب خطیبی بعد از مرگ ایشان دق کرده و به عالم بالا صعود نمود. رضوان الله علیه.

55 - جناب امیر هوشنگ فرهنگی بنابه گفته جناب جلال و هوشنگ شفیع پور ایشان از اهل تسنن بودند و از اهالی کرمانشاه و کلاس دبیرستان را تمام کرده بود و ایشان با پسر عموی شان که هر دو عاشق دختر یکی از اقوام بودند به نزاع می پردازند و چون کار به مشاجره کشیده و ایشان پسر عموی خود را کتک زده و جون او بیهوش شد، ایشان به خیال آنکه او به قتل رسیده بدون اطلاع خانواده می گریزد و سر از مازندران در آورده و نزد اشکوری ها [افرادی که در آن زمان درختان را قطع کرده، الوار می ساختند] به عنوان آشپز مشغول می شود اما گویا در این کار مهارت نداشته، آنها او را اخراج نمودند و او به احمد آباد آمده و نزد جناب ضرغام الدین علوی رفته و تقاضا کار می کند که به عنوان چوپان او را مشغول نماید. در همین هنگام آقای نورالدین شفیع پور و آقای از طرف محفل ساری که مرکز قسم بود به احمد آباد آمده و برای تشکیل محافل بازیارخیل و سرتا و احمد آباد اقدام به تشکیل نمایند و چون ایام عید رضوان بود و شب در منزل جناب ضرغام علوی مهمان بودند جناب فرهنگی نیز خیلی با کمال ادب و خضوع نشسته بود آقای مسئله ای طرح نمود و پاسخ را از حاضرین طلب نمود، ایشان بلافاصله آنرا جواب می گویند و جناب شفیع پور از او سؤالی نمودند و پرسیده که آیا ایشان حاضر هستند که به بچه ها درس بدهند و در مقابل مزد و اجرت دریافت خواهند داشت، باری ایشان با کمال میل قبول می نمایند و در کتاب مدارس بهایی در مازندران شقایق خانم ایقانی هم این مطلب نقل شده است که ایشان بعد از دو سال متوجه می شوند که فرد ضارب نمرده و از آقای شفیع پور در خواست می کند تا ایشان به شهر خود برگردند و همو در این مدت بوسیله جناب نورالدین شفیع پور تبلیغ می شود و کتب بهایی را مطالعه می کند و به شاگردان خود بدر خواست ایشان درس اخلاق هم می دهد، از عموجانم هوشنگ شفیع پور نقل هست که می گوید ما نماز کبیر و خیلی از ادعیه های بهایی را از ایشان آموختیم و همو تمنای قلبی خود را به جناب شفیع پور می گوید که میل دارم قبل از بازگشت به آغوش خانواده به تمنا و آرزوی قلبیم به زیارت بیت مبارک شیراز بروم و قبل از ترک ایشان احبا در روشنگره و محفل روحانی جلسه تشکیل می دهند و حدود ۱۰۰ تومان جمع آوری نموده و به او هدیه می دهند و ایشان هم اول به زیارت بیت مبارک رفته و بعد به شهر خود بر می گردد و بعداً ادامه تحصیل داده و به مقام و رتبه دادستان فرمانداری استان ایلام می رسد. یکی از دوستان بهی بهائی به نزد آقا جان (پدر بزرگ) آمده بود و چون در آنجا کار می کرد، توصیه ای بگیرد و بعداً برای پدرم تعریف می کرد وقتی جناب فرهنگی نامه جناب شفیع پور را گرفت، آنرا بوسید و بر روی چشم نهاد و گفت اطاعت امر ایشان می نمایم و کارش را انجام داد. از محبت خاها گل می شود.

دبستان فردی مسلماناً محبّ به نام حسین جلالی بود که اهل کلکنار بود و مدت یکسال در روشنگوه تدریس نمود.

محصلین

در سال اوّل تاسیس مدرسه تعداد شاگردها تنها شش نفر بود به اسامی: ۱- ضرغام الدین علوی ۲- رسول روشنگوهی ۳- وجی الله شفیع ۴- نعمت الله عباسی ۵- اسماعیل علوی ۵- پنج علی قنبری سال دوم از روستای سقندین کلا (سقندی کلا⁽⁵⁶⁾) یک نفر مُحصل جدید به نام سید علی اکبر احمدی به این جمع اضافه شد. در سالهای بعد تعداد شاگردان اندکی افزون گشت...

دروس شامل موارد ذیل بود: ۱- حساب و شمارش ۲- فارسی ۳- املاء ۴- مشق خط ۵- تاریخ ۶- جغرافیا. وسایل نوشتن شامل دفتر قلم نی و مداد بود. دفتر از ساری تهیه می شد. اما قلم نی ها را به کمک نی های بلند می تراشیدند و برای مرکب نیز از دوده چراغ نفتی استفاده می کردند و مرکب می ساختند.

مخارج مدرسه: از شاگردان با بضاعت حدود پنج قران شهریه گرفته می شد به علاوه توسط اهالی محل برنج حبوبات سبزیجات مرغ و خروس به معلم اهدا می شد... حدود سال ۱۳۲۶ ه.ش براساس تقاضاهای مکرر محفل روحانی روشنگوه و پیگیری و حمایتهای بی دریغ آقا سید احمد مقدسی بالاخره مدرسه روشنگوه دولتی گردید و به نام مدرسه فیض روشنگوه در همان محل حظیره القدس شروع به کار نمود.⁵⁷ اما چون شاگرد نداشت عملاً تعطیل گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۷ به روستای احمد آباد انتقال یافت.

حمام

جناب نیکائین در روشنگوه حمام ساختند. سه تا دوش داشت. حمام مزبور در حال حاضر تخریب شده است و خانه های مسکونی هر یک دارای حمام می باشند.

گلستان جاوید

گلستان جاوید روشنگوه اول در پایین محل بود که مشهور به پایین مزار بود، بعد از صعود جناب آقا سید عبدالحسین نوّه آقا سید محمد رضا شه میرزادی، ایشان در روشنگوه صعود نمود و وصیت نمود که او را روی تپه ای که در بالای آن قریه بود به خاک سپارند، ایشان با آقا عین الله پدر جناب نورالدین شفیع پور از اهالی روشنگوه در

⁵⁶ - (سقندی کلا: دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری واقع در ۲۳ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری.)

⁵⁷ - (مدارس بهائی در مازندران نوشته شقایق ایقانی صص. ۱۵۰-۱۵۵.)

امره و ساری در مدرسه مصطفی خان درس می خواندند. آقا سید عبدالحسین بر اثر بیماری تب زرد (Salmonella Typhi) صعود نمود و اولین قبر گلستان جاوید روشنکوه قبر ایشان می باشد و به نام "قبر آقا" مشهور است. بعد عین الله که برای ادامه تحصیل به طهران مدرسه تربیت رفته بود و ایشان نیز بعد از یک سال بعد از صعود دوست عزیزش به همان مرض تب زرد گرفتار شده و صعود نمود. و در همان گلستان جاوید دفن گردید.

نواحی اطراف قریه روشنکوه

کوت 58

کوت در دو کیلومتری شمال غربی شعبان خیل و مابین کیاسر و کلکنار و شمال غربی ایول در پشت کوه واقع است. بعد از اخراج احباً از کلکنار و سکونت آنان در پرچشمه و سپس بر اثر اذیت و آزار که منجر به ترک از این محل شدند و عده ای از آنان از پرچشمه به کُوت مهاجرت نمودند و در این مکان جدید که مرتع مناسبی برای دام‌هایشان بود سکنی گزیدند.

از جمله واردین به پرچشمه خانواده های قهرمان دارابی (فرزند داراب) سید علی (داماد کربلائی شفیع) و عبدالعلی ظهوری (فرزند ظهورالله) بودند. به مدت کوتاهی بعد از سکونت در این محل از طرف اهالی دو روستای سنور و ترکام دچار تضییقات شدید شدند که در اثر آن قهرمان دارابی ترک محل گفته و ساکن روستای ایول شد. آقا سید علی که به اعزاز وی لوحی از ساحت جمال اقدس ابهی نازل گردیده بود از این مکان به روشنکوه مهاجرت نمود. وی یکی از اولین افراد ساکن این محل جدیدالاحداث می باشد.

عبدالعلی ظهوری که در اثر تضییقات شدید به جنگل پناه برده بود، دچار بیماری گردیده بود و به روایتی با نزدیک شدن به پناهگاه خرس و در اثر حمله خرس از بلندی پرت شده و دچار قطع نخاع شد و تا آخر عمر قریب چهل سال در بستر بیماری بود. وی بعد از ترک کوت به موزی‌ساهاء [سایه درخت موزی (نوعی بلوط)] در شمال روشنکوه ساکن گردید. از آنجائیکه مرتع موزی‌ساهاء متعلق به جنگلبانی و دولتی بود وی را از این مکان اخراج نمودند، لذا به روشنکوه رفته و در همین مکان صعود نمود.

مشهد سرا 59

⁵⁸ - نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره ۱۵۶. ر جوع کنید به شماره ۱۰ ص ۵۵۳.

⁵⁹ - نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره ۱۵۶. ر جوع کنید به شماره ۱۰ ص ۳۳۲.

مشهدسرا یا به مازندرانی (مَشْت سِرِه یا مَش سِرِه) واقع در ملک بازیرخیل و در سه کیلومتری شمال شرقی روستای بازیرخیل واقع شده است.

احبای کلکنار که از پرچشمه آواره شدند گروهی به کوت و شعبان خیل رفته و گروهی به مشهدسرا اقامت نمودند. از جمله اولین خانواده های ساکن این محل عبارتند از: مشهدی داراب و برادرش جمشید و افلاطون فرزند جهان بیگ بودند. و بعداً خانواده های میرزا عین الله پدر آقای نورالدین شفیع پور، محمد حسن مشهور به آقا عمو برادر عین الله، و سید احمد علوی ساکن مشهدسرا شدند. این عزیزان با خانواده بعداً در مرتع رَش مَنگُو [روشنکوه] را خریده و در آنجا سکنی گزیدند و روستای روشنکوه احداث شد.

شعبان خیل⁶⁰

دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه با طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۹ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۵ دقیقه با ارتفاع متوسط ۱۵۷۰ متر میانکوهی معتدل مرطوب که در ۱۶ کیلومتری خاور کیاسر (حدود سه کیلومتری ایول) واقع است. کوه کی کول در یک کیلومتری جنوب باختر و کوه قلعه شاه دژ در چهار کیلومتری جنوب آبادی است.

احبایی که از کلکنار اخراج شدند و به کندسبن عالی کلا [پرچشمه] رفتند. بعد از تزییقات وارده در کندسبن عالی کلا [پرچشمه] که مجبور به ترک این محل شدند عده ای از آنان به شعبان خیل (شَبْنُ خِل = به معنی محل خیمه و خرگاه چوپانان) کوچیدند. ساکنین اولیه این محل عبارت بودند از: ظهوری ها، فرزندان ظهورالله ظهوری که اسامی آنها عبدالعلی، نورالله، گل بابا و ابراهیم بوده است. لازم به ذکر اینکه عبدالعلی با خانواده از پرچشمه به کوت رفت و برادران نورالله و گل بابا ساکن شعبان خیل شدند و ابراهیم در پرچشمه فوت نموده بود. نگارنده در ایامی که در ایران بودم و با پدر بزرگم معشور و مألوف بودم موفق به زیارت لوحی خطی از جمال مبارک، حضرت بهاءالله گشتم که به اعزاز این جناب ابراهیم نازل گشته بود و در آن بشارت می دهند که نفوسی از این خطه قیام نموده و موفق به خدمات جلیله در آینده ایام می گردند. خوشبختانه اصل الواح به دائره مطالعه آثار ارجاع گشته و فتوکپی آن را مسترد داشتند. به غیر از افراد مذبور دو خانواده به نامهای برادران جان الله و باب الله ولی پور نیز در شعبان خیل سکونت اختیار نمودند و در این محل محفل روحانی تشکیل شد.

در ابتدای ورود احبا به این محل به صورت ییلاق و قشلاق زندگی می کردند. سکونت ثابت در این محل نداشتند و بعداً که در کنار دامداری به کشاورزی پرداخته و سکونت ثابت اختیار کردند از امکانات ایول مثل مدرسه و حمام استفاده می کردند

⁶⁰ - نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره 156. ر جوع کنید به شماره 10 ص 429.

از آنجایی که در این روستا خانواده غیر بهائی ساکن نبودند لذا از جنبه درون روستایی در امان بودند ولی گهگاه از جانب روستائیان اطراف مثل سنور و مسلمین ایول دچار تضییقات می شدند.

در واقعه سال ۱۳۶۲ که منجر به اخراج احبا از ایول گردید مسلمین ایول و اطراف قصد اخراج احبا از شعبان خیل را داشتند که اقدامات آنان منجر به نتیجه نشد و احبای شعبان خیل در واقعه مذکور به کمک و مساعدت احبای ایول از جمله پناه دادن به بعضی از آنان پرداختند. هم اکنون بیش از ۱۲ خانواده در این محل ساکن می باشند.

قریه کندسبن (جدید)⁶¹

قریه کندسبن در چهار کیلومتری شمال روشنکوه و در دو کیلومتری آخورد واقع است. دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۲۱ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۴ دقیقه ارتفاع متوسط ۸۰۰ متر پایکوهی معتدل مرطوب در ۴۳ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری رودخانه پلاروی از یک کیلومتری جنوب آبادی گذشته و به دریای خزر می ریزد.

شغل ساکنین کندسبن دامداری، کشاورزی و کارگری می باشد.

وجه تسمیه کندسبن

کندسبن لهجه محلی است یعنی زیر درخت از گیل. ممکن است اسم قدیم کندس بن، کهنه دژ بن بوده باشد. (یعنی زیر دژ کهنه).

چگونگی مهاجرت به کندسبن

میرزا علی ساکن روشنکوه صاحب پنج فرزند بود بنام: خدیجه، گوهر، علی مدد، غلام و ننه جان بود، غلام علی پور که ساکن روشنکوه بود و هم عضو محفل روحانی بود و مال و حشم داشت و مرتع کندس بن را به اتفاق برادرش علی مدد اجاره کرده بود، بعداً آنرا خرید و برای دام خود پایگاهی درست کرد که به زبان محلی بُنه یا مَنْزِل سر می گویند و بعد با تفاق همسرش بی بی و فرزندانش و برادرش علی مدد و پسران و همسرش و خواهرانش به غیر از خواهر بزرگش [خدیجه خانم مادر بزرگ نگارنده] به آنجا کوچ کردند و در آنجا خانه ساختند و به تدریج در آنجا روستای کندس بن را تشکیل دادند و زمین آباد کردند و مزرعه گندم و جو و برنج احداث نمودند. و بعد از صعود این دو برادر: غلام و علی مدد، فرزندانشان در آنجا زندگی می کردند. غلام دو پسر به نامهای فتحعلی و لطفعلی داشت که فامیلی علی پور را برگزیدند. علی مدد چهار

⁶¹ - نقشه البرز شرقی گیتا شناسی شماره ۱۰ ص ۵۵۵

پسر به نامهای ۱- سیفعلی ۲- علی گل ۳- میرزا گل ۴- رضاگل داشت که فامیلی علی زاده را برای خود انتخاب نمودند. این عزیزان ساکنین اولیه کُندس بن بودند.

تأسیسات امری محفل روحانی

اولین اعضا محفل روحانی قریه کُندسبن عبارت بودند از: ۱- غلام علی پور، ۲- علی مدد عزیزاده،⁽⁶²⁾ ۳- موسی یحیی پور، ۴- فتحعلی علی پور، ۵- لطفعلی علی پور، ۶- سیف علی علی پور، ۷- شوقیه جعفری، ۸- زیور عنایتی و ۹- نماینده ای از روشنگوه آقای میرزا مهدی قنبری. سال تأسیس محفل روحانی کُندس بن حدود ۱۳۲۰ شمسی مطابق ۱۹۴۱ میلادی می باشد.

علت تضییقات در کُندسبن

در سال ۱۳۶۱ شمسی شخصی بنام اسدی که حجّتی و از اهل شهرستان بهشهر بود اهالی اطراف کُندسبن (مثل سادات محله) را علیه بهائیان تحریک می کرد. فردی در کُندسبن بنام علی گل علی زاده که همسرش مسلمان بود و او نیز در اثر فشار و کتک خوردن تبری نمود، و تنها دخترش ناهید و پسرش برار گل استقامت نموده و در ظل امرند. در ضوضای آن سال مدت ۴۵ روز علی علی پور، ناهید علی زاده، قدیر قنبری و جان آقا علی پور در ساری مسجون شدند. ناهید علی زاده را به اجبار خواستند تبری نماید اما او استقامت نمود و بعد از آزادی با جان آقا علی پور ازدواج کرد. ناهید علی پور اسوه استقامت بود و او را چند نفر از دشمنان امر از اهالی سادات محله به کمک برادر کوچکش به نام داریوش او را کتک زدند که تبری نماید، ایشان استقامت نمود و در آخر از خانه پدری فرار نموده و به کمک برادر بزرگش آقا برار گل که او نیز بهائی بود به خانه اش پناه برد.

تبری نمودن یک خانوار در کُندسبن و اخراج احبای بازیارخیل یکی دیگر از روستاهای که اقلیت بهائی داشت و آنها را اخراج نمودند، باعث شدت ایذا و اذیت سادات محله ای ها بر احبای کُندسبن شد. بطوریکه زراعتشان را از بین بردند. در چاه آب آشامیدنی فضولات حیوانی و ادرار انسانی می ریختند. تنورشان را خراب کردند. و در و پنجره خانه هایشان را شکستند. اموالشان را تالان و تاراج کردند. منازل احبای را ویران نمودند. دامها را تار و مار نموده و بعضی از گاوهای جناب لطفعلی و فتحعلی علی پور را تبر زدند. وقتی عرصه بر احبای تنگ شد برای چاره جویی از مسئولین جامعه ساری (محفل روحانی ساری) و احبای روشنگوه تقاضای کمک نمودند. نهایتاً تصمیم بر این شد که چون بعضی از احبای روشنگوه نیز دامدار هستند احبای

⁶² - علی مدد برادر غلام علی پور بود و نام خانوادگی خود را علی زاده گذاشت.

کندسبن را پذیرند. احبای کندس بن بعد از شش ماه تحمل مصائب بی‌شمار در شهریور سال ۱۳۶۱ مطابق سپتامبر 1982 کندسبن را به مقصد روشنکوه ترک نمودند. خانواده لطف علی علی پور مدت سه ماه در منزل نورالله قنبری بودند. تا اینکه کلبه در زمین سید اسماعیل علوی برای خود ساختند و بوسیله نایلون و کاه پوشش دادند. خانواده فتحعلی علی پور برای مدتی کوتاه در منزل شکوه خانم و سعید خان خوان یغما بودند و سپس در مرتع قسمت پایین روشنکوه که نزدیک به کندس بن بود برای دام خود پایگاهی درست نموده و کلبه‌ای با علوفه و نایلون ساختند که نهایتاً در همینجا منجر به قتل و شهادت خانم گلخانه علی پور شد. و خانواده سیفعلی و رضا گل به شهر ساری کوچ نمودند و میرزاگل علی زاده نیز به خانه آقا جلال شفیع پور در روشنکوه کوچ کرده و سکونت نمودند.

احمد آباد (کُنتا)

وجه تسمیه احمد آباد :

" احمد آباد⁶³ دهی از دهستان بخش چهاردانگه هزارجریبی با طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۱۸ دقیقه و عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع متوسط ۳۶۰ متر میانکوهی معتدل مرطوب در ۲۹ کیلومتری جنوب خاور ساری واقع است. زارم رود که از کوه گلدین سر چشمه گرفته از جنوب آبادی می‌گذرد و به رودخانه تجن و به دریاچه خزر می‌ریزد." نورالدین شفیع پور چهار دانگ این مرتع را دانگی چهل تومان خریداری نمود و زمین احمد آباد که سابقاً به کنتا مشهور بود را به نام سید احمد علوی از اشجع الملک ورثه حاج مصطفی خان سورتیچ و دو دانگ را از شیخ حسین روحی خریداری نمود و چون سید احمد علوی حضور نداشت به نام خودش قباله صادر کرد و بعداً به سید احمد علوی انتقال داد بعد از آبادی و مهاجرت اولیّه احباء به این محل و تاسیس روستای بهائی به احترام و مساعدت و خدمات ایشان به احبای آلهی آن را به احمد آباد تسمیه یافت.

وجه تسمیه کُنتا

کُنتا یا کُهنه طاق - احمد آباد درّه ای دارد که دیواره این درّه با سنگ چیده شده است. طول طاق دیواره ۱۰۰ الی ۱۵۰ متر و عرض طاق ۲،۵ متر و قطر طاق ۱،۵ الی ۲ متر می‌باشد.

روایت می‌کنند که سنگهایی به نام فخرآرا در احمد آباد پیدا شد، دلالت بر این دارد که قدیم الایام اسم احمد آباد فخرآرا بود و شهر بود. زمانیکه با تراکتور زمینها را شخم می‌زدند لوله های سفالین پیدا کردند که نشان دهنده لوله کشی

63 - - نقشه البرز شرقی گیتا شناسی ر. ک به شماره 10 ص 21

شهری بود. می گویند وسط دوکوه در احمد آباد درّه ای است به نام هفت درّه، که بر این درّه سدّ بسته بودند. اسم این سدّ به لهجه محلی معروف به دب دَچیه (Debdachieh) است. آنچه در افسانه ها و دساتیر نقل شده است که دیو و رستم با هم جنگ داشتند دیوها این سدّ را ساختند که کسی اذیتشان نکند. رستم این سدّ را با کلاه خود خود خراب کرد و آب سدّ جاری شد.

مهاجرت احبّا از روشنگوه به احمد آباد

در نقشه هفت ساله دوم ایران که از سال ۱۳۲۵ شروع و در سال ۱۳۳۲ اختتام یافت.⁶⁴ محفل روحانی ساری از محفل روحانی روشنگوه تقاضا نمود که از روشنگوه مهاجر به آزادگله ساری⁶⁵ بفرستند. محفل روحانی روشنگوه سه خانوار را در نظر گرفت. ۱- مسعود خوان یغما ۲- حسینعلی داودی ۳- خیرالله قلی زاده. آزادگله باغ باقراف ها بود و عبدالرفعان بینایی مستأجر آن باغ بود. یک هکتار زمین را برای سه خانوار مذکور در نظر گرفتند. اعضای محفل روشنگوه در مورد مهاجرت این سه خانوار تجدید نظر نموده، گفتند چون یک هکتار زمین برای سه خانوار که دامدار نیز می باشند کافی نیست. به محفل روحانی ساری گفتند که به جای سه خانوار، نه خانوار به کنتا (احمد آباد فعلی) که مرتع بود و قبلاً خریداری شده بود، به مهاجرت بروند. محفل روحانی ساری و محفل ملّی تصویب نمودند. اولین مهاجر قریه احمد آباد در سال ۱۳۲۷ شمسی رحمت الله اکبری بود. و در سال ۱۳۲۸ شمسی گروهی از احبای روشنگوه که جنابان: ۱- مسعود خوان یغما، ۲- ضرغام الدین علوی، ۳- رحمت الله اکبری ۴- خیرالله قلی زاده، ۵- حسینعلی داودی، ۶- میرضیغم حسینی، ۷- رضا واحدی، ۸- سهراب دارابی، ۹- علی گل گلی، و ۱۰- آقا گل گلی بودند به احمدآباد هجرت کردند.

واز دیگر مهاجرین اولیّه به احمدآباد، سید ولی الله هاشمی امره‌ای بود. ایشان به همراه خواهرش به نام سید معصومه هاشمی امره‌ای که مسلمان بود و با ازدواج خواهرش با آقا سید ابراهیم علوی فرزند آقا سید احمد علوی روشنگوهی به روشنگوه آمد، سید ولی الله هاشمی نیز مسلمان بود اما با ایمان خواهرش به امر بهائی مومن گردید و در اثربلیغ ایشان، و در اثر معاشرت با احباء، مخلص و مومن به امر ابهی' گردید، آقا سید ولی الله هاشمی در ایران صعود نمود و خانواده وی در امریکا سکونت دارند.

⁶⁴ - نقشه های حضرت ولی امرالله: نقشه ۴۵ ماهه شروع ۱۳۲۱ ش الی ۱۳۲۵ ش نقشه هفت ساله دوم ایران شروع ۱۳۲۵ الی ۱۳۳۲ نقشه ده

ساله جهاد کبیر اکبر شروع: ۱۳۳۲ الی ۱۳۴۲. (پیام بهائی ش ۲۸۲ ص ۲۷)

⁶⁵ - آزادگله: دهی از دهستان اندورد بخش مرکزی شهرستان ساری واقع در یک کیلومتری خاور ساری.)

و از دیگر مهاجرین امره، آقا حبیب الله زاهدی، که در امره به وسیله جناب ملا رمضان علی بقائی تیلکی ایمان آورد. به علت ضرب و شتم و آزار واذیت اهالی امره به اتفاق خانواده خویش به احمد آباد هجرت نمود. همسرش زن مؤمنه و باسوادی بود و در ایام کودکی در مکتبخانه جناب ملا رمضان تیلکی درس می خواند و بعداً رویای صادقه طلعات مقدسه را دیده و همین امر باعث ایمان او می گردد. در حال حاضر شش فرزند او در ظل امر آلهی می باشند.

دیگر مهاجرین به احمد آباد عبارت بودند از : ۱- محمد موفقی ایولی با خانواده ۲ الی ۳ سال ساکن احمد آباد بود؛ بعد به بازاریار خیل رفته ۲ الی ۳ سال نیز آنجا بود ؛ بعد به قریه ایول بازگشت و سرانجام ساکن شهرستان ساری گردید. ۲- محمد ابراهیم خداوند ایولی ابتدا به احمد آباد مهاجرت نمود بعد از آنجا مهاجر سرتا شد، سپس به ایول بازگشت و سرانجام ساکن شهرستان ساری گردید. ۳- فغان الله مرادی، ۴- غنی الله مرادی، ۵- عبدالخالق مرادی، ۶- نصرت الله ثابتیان ایولی و ۷- ضیاء الله ثابتیان ایولی ابتدا به احمد آباد رفتند و از آنجا به سرتا مهاجرت نمودند. دیگر مهاجرین به احمد آباد امام قلی جذبانی ایولی و محمد درخشان بودند. محمد درخشان ابتدا در سقندی کُلا⁶⁶ و به عنوان میراشکار (شکارچی حیوانات وحشی) به احمد آباد آمده و در اثر تبلیغ و معاشرت با احبا به امر آلهی مومن گردید و ازدواج بهائی نمود و فرزندان او در ظل امر آلهی می باشند.

تأسیسات امری:

محفل روحانی

محفل روحانی قریه احمد آباد در سال ۱۳۲۹ شمسی مطابق ۱۹۵۰ میلادی تشکیل شد. اعضای محترم آن ۱- آقای مسعود خوان یغما ۲- آقای ضرغام الدین علوی ۳- آقای خیرالله قلی زاده، ۴- آقای میرضیغم حسینی، ۵- آقای رضا واحدی، ۶- آقا رحمت الله اکبری ۷- آقای سهراب دارابی ۸- آقای حسینعلی داودی ۹- آقای عطرالله عباسی.

لجنات

لجنه جوانان : « لجنه جوانان احمد آباد در قسمت امری ساری در سال ۱۳۳۴ مطابق ۱۹۵۵ میلادی تأسیس شد. ⁶⁷

تأسیسات مادی

مدرسه

⁶⁶ - سقندی کلا: دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری واقع در ۲۳ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری

⁶⁷ - اخبار امری ش ۱۰-۱۱-۱۲ سال ۱۳۳۴ .

دبستان دولتی فیض روشنکوه به علّت نداشتن شاگرد در سنه ۱۳۳۷ شمسی به احمد آباد منتقل شد. و اولین معلم آن عزیزالله سبحانی بود. زمین مدرسه احمد آباد را آقای مسعود خوان یغما تقدیم نمودند. دانش آموزان از سرتا ، پیسر و بازیرخیل نیز به احمد آباد می آمدند. بچه هایی که از بازیرخیل به احمد آباد می آمدند بعداً به همان مدرسه بازیرخیل می رفتند. از جمله معلمینی که در احمد آباد تدریس می کردند عبارت بودند از: رحمن لطفی از نوده⁽⁶⁸⁾ که جزو کلیجان روستاق است حدود ۱۰ سال تدریس کرد. فخرالدین صفائی ایشان حدود ۸ سال معلم احمد آباد بود. آخرین معلم دودانگه ای بود. مدرسه احمد آباد به علّت رفتن افراد به شهر و نداشتن شاگرد پاییز سال ۱۳۸۰ شمسی منحل شد.

حظیره القدس

احمد آباد حظیره القدس نداشت.

حمام

سال ۱۳۴۰ شمسی مطابق 1961 میلادی مبلغ شهیر جناب نیک آئین دستور ساخت حمام را دادند و پس از چند ماه با همیاری احبای محل حمام احداث شد. و این اولین حمام حومه بود که دوش داشت و بهداشتی بود و سالیان سال مورد استفاده احباً قرار گرفت ؛ تا اینکه چند سال پس از انقلاب ۱۳۵۷ تخریب شد. احباً هر خانوار پناهگاهی به صورت حمام خصوصی فقط به جهت استفاده خویش ساختند.

گلستان جاوید

مالک زمین گلستان جاوید احمد آباد سید احمد علوی بود. این زمین را نسق⁽⁶⁹⁾ می گذاشتند.

⁶⁸ - نوده : دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری واقع در 20 کیلومتری جنوب خاور شهر ساری..

⁶⁹ - نسق : زمینی را که بخواهند آباد و زراعت کنند و آن را میان اهالی محل تقسیم می کردند تا آنها به آباد کردن و زراعت در آن پردازند.

قسمت سوم - قریه بازیاخیل

قریه بازیاخیل در چهار کیلومتری شرق احمد آباد واقع است " دهی از دهستان چهاردانگه هزارجریبی بخش چهاردانگه با طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه ارتفاع متوسط ۴۰۰ متر پایکوهی معتدل مرطوب در ۳۸ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری واقع است. زارم رود که از کوه گلدین سرچشمه می گیرد از جنوب آبادی گذشته به رودخانه تجن می ریزد." ⁷⁰

مهاجرت به بازیاخیل

بواسطه ارسال نامه های مکرر از محفل ملی برای مهاجرت به بازیاخیل جناب عبدالمیثاق صفائی از روشنگره تصمیم گرفت با عائله خود به بازیاخیل مهاجرت کند، لذا در سال ۱۳۳۷ شمسی به آن محل مهاجرت نمود. دوّمین مهاجر جناب سید علی دلاوری، بعد جناب نصرت الله نصیری، جناب نصرالله آتش زبان، و جناب نعمت ایمانی از ماهفروزک که با ازدواج با دختر جناب صفائی به بازیاخیل هجرت نمودند. لازم به ذکر است بعد از اینکه محفل روحانی موزی ساها منحل شد، جناب خلیل خواجه تاش، جناب عبدالحسین ایمانی و درویش علی دارابی به بازیاخیل هجرت نمودند و جناب عبدالعلی ظهوری به روشنگره رفت. محمّد موقّقی ایولی ابتدا ساکن احمد آباد بود بعد از ۲ الی ۳ سال به بازیاخیل رفت و از آنجا به ایول و بعد ساکن ساری شد. و آخرین مهاجر آقای رحمت الله روحانی ایولی بودند که از احمد آباد به بازیاخیل هجرت فرمودند. زمینهای بازیاخیل، سرتا، موسی 'کلا و صلات' ⁽⁷¹⁾ هر کدام یک دانگ سید احمد علوی و یک دانگ نورالدین شفیع پور خریدند و مالک بودند و در بین مسلمانان از نفوذ و اعتبار و احترام برخوردار بودند.

جناب نصرت الله نصیری بازیاخیل را ترک نمود و مدتی در ساری سکونت اختیار کرد. بعد به تنکابن (شهسوار سابق) به مهاجرت رفت و در باغ آقای پروانه به باغبانی مشغول بود و در همانجا صعود نمود. قبل از صعود به فرزندانش سفارش نمود که وی را شستشو داده و کفن کرده جسدش را مقابل فرمانداری تنکابن قرار دهند. فرزندانش وصیت او را جامه عمل پوشیدند. قابل ذکر است که در آن زمان گلستان جاوید تنکابن بوسیله دولت جمهوری اسلامی مصادره شده و اجازه دفن اموات را به احبّ در گلستان جاوید تنکابن نمی داد. با این عمل عاقبت زمینی را به عنوان گلستان جاوید در اختیار احبّ قرار دادند و نصرت الله نصیری اولین متصاعد الی الله است که در گلستان جاوید جدید تنکابن دفن شده است.

تأسیسات امری:

⁷⁰ - نقشه البرز شرقی - گیتا شناسی ر. ک به شماره ۱۰ ص ۷۲.

⁷¹ - صلات :: دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه شهرستان ساری واقع در ۵۲ کیلومتری جنوب خاور ساری.

محفل روحانی

اولین اعضاء محفل روحانی بازیاخیل عبارت بودند از: عبدالمیثاق صفائی، سکینه قلی زاده (همسر جناب صفائی)، نصرت الله نصیری، آمنه نصیری، سید علی دلاوری، مریم آتش زبان، نیره صفایی، رحمت الله روحانی ایولی و عابده روحانی ایولی.

بازیاخیل تأسیسات امرئی دیگری نداشت.

سرتا⁷²

"دهی از دهستان چهاردانگه هزارجریبی بخش چهاردانگه با طول جغرافیایی ۵۳ درجه ۱۹ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع متوسط ۶۰۰ متر میانکوهی معتدل مرطوب در ۳۷ کیلومتری جنوب خاور شهرستان ساری واقع است. زارم رود که از کوه گلدین سرچشمه می گیرد از یک کیلومتری جنوب آبادی گذشته و به رودخانه تجن می ریزد."

وجه تسمیه سرتا

می گویند سرتا شهر بود. حاج مصطفی خان سورتیچ در سرتا عمارتی ساخته بود و اسم آن را سرتاق گذاشت. بتدریج سرتا معمول شد.

احبائیکه به سرتا مهاجرت کردند عبارت بودند از: فغان مرادی، غنی مرادی، ولی الله هاشمی، محمد خان صالحی، گل برار عباسی، محمد ابراهیم خداوند، عبدالرحیم خداوند، نصرت الله ثابتیان و سیف الله علی زاده.

تأسیسات امری :

محفل روحانی

وقتی تعداد احبّا به حدّ نصاب رسید محفل روحانی تشکیل شد.

محمد ابراهیم خداوند و عبدالرحیم خداوند قبل از انقلاب ۱۳۵۷ سرتا را ترک نمودند. محمد ابراهیم ساکن ایول شد و عبدالرحیم ساکن آهنگرکلا قائم شهر گردید و از آنجا بعد از چند سال در ساری اقامت جست.

⁷² - نقشه البرز شرقی گیتا شناسی ر.ک به شماره ۱۰ ص ۷۳

احبای ساکن سرتا را مسلمانان آنجا بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در اثر تحریک (سادات محله ای ها) ایذا و اذیت نمودند. بطوریکه خانه‌هایشان را خراب کردند و آنها اجباراً به پیسر و احمد آباد رفتند. این واقعه قبل از اخراج احبا از بازیاخیل و کندسبن انجام گرفت. در سرتا بر اثر تضییقات وارده و اذیت و آزار و کتک خوردن گل برار عباسی که پیرمردی بود تبری نمود. اما فرزندان او در ظلّ امر هستند و در ساری سکونت دارند.

در حال حاضر فقط پسر فغان مرادی به نام عباد مرادی زمینی که در سرتا دارد کشت می کند و محل سکونتش احمد آباد می باشد. یک دانگ ملک سرتا متعلق به سید اسماعیل علوی و یک دانگ متعلق به نورالدین شفیع پور بود که بعد از انقلاب اسلامی دولت تصرف نمود.

پی سر

پی سر در یک کیلومتری شمال غربی سرتا و سه کیلومتری شمال شرقی احمد آباد واقع است. پی سر جنگلی بود که متعلق به میرزا علی خسروی و سیف الله قنبری بود.

چند خانوار احباً در آنجا ساکن شدند. از جمله این خانواده ها : فغان مرادی، غنی مرادی، خالق مرادی، عطراالله عباسی، نعمت الله عباسی و پدرش عنایت عباسی، گل محمد آندخس، محمد صالحی،

تأسیسات امری

محفل روحانی

نورالدین شفیع پور را محفل روحانی ساری مأموریت داد که با عزت الله روشن به پی سر رفته محفل روحانی تشکیل دهند. آنان به پی سر رفته حدود سال ۱۳۳۰ شمسی محفل روحانی تشکیل دادند. در حال حاضر جعفر قلی نژاد در پی سر ساکن می باشد. ایشان در سال ۱۲۲۴ در آنجا سکونت اختیار نمود.

مجموعه الواح مبارک که به اعزاز احبای روشکوه

لوح مبارک حضرت بهاءالله به اعزاز سید علی جدّ اعلاّی علوی ها

لوح ذیل از سماء مشیت حضرت بهاءالله با خط کاتب وحی جمال قدم (میرزا آقا جان خادم) به جهت آقا سید علی، جدّ اعلاّی علوی ها از بهائیان روشکوهی نازل گردید.
هزارجریب (ج ربب) آقا سید علی علیه بهاءالله

هو الله تعالی شانہ الحکمة والبیان

انظر ما انزله الرحمن في الفرقان ما ياتيهم من رسول الا كانوا به يستهزون و هم حين مي فرمايد فلما جائتهم آياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين. ابوالبشر آمد تكذيبش نمودند نوبت به كلیم رسید فراعنه قبول نمودند. ابن مریم آمد علما اصنام و يهود اعتراض نمودند و آن فضل اكبر را انكار نمودند به شأني كه اگر ذكر شود زفراة عالم مرتفع گردد و چون عرف رحمن از شطر حجاز متضوع و نير ظهور يعني خاتم انبيا از افق بطحا مُشرق علما يهود و نصاري و اصنام بر اعراض قيام نمودند و بر سفك دم اطهرش فتوي دادند. در هر قرن و عصر كه آفتاب حقيقت از افق سماء مشيت الهي ظاهر كل بر اطفاء نور ساعي و جاهد الا من شاء الله و بعد حضرت مبشر آمد و جميع را به ملكوت الهي بشارت داد و چون ميقات رسيد و سر مكنون مخزون كه در جميع كتب الهي از قلم اعلي مذكور و مسطور از سماء امر با رايات آيات و اعلام بيّنات نازل جميع انكار نمودند و علماء ايران يعني حزب شيعه عمل كردند آنچه را كه هيچ حزبي از احزاب عمل نكرد و ارتكاب نمودند آنچه را كه سحاب صيحه زد و سماء نوحه نمود از اول ايام تا حين در دست اعدا مبتلا گاهي در ارض طا تحت سلاسل و اغلال و هنگامي در ديار اخري تحت مخالبا اشقياء و بالاخره بمثابه سري ديار به ديار بردند تا در اين سجن اعظم و حصن احكم محل مُعَيّن نمودند. قسم به بحر بيان رحمن در جميع احوال شاكر بوده و هستيم، حب الهي زحمت را راحت نمايد و شدت را رخا. بلا در سبيلش مقبول و نزد عشاق و اهل اشتياق محبوب. مخلصين و مقربين جان را رايگان در سبيل محبوب عالميان انفاق کرده و مي نمايند. در جناب شهيد الذي سمّي بعلي⁷³¹ في ملكوت الاسماء تفكر نهايد لعمر الله به شوق و اشتياقي به محل فدا توجه نمود كه اهل ملاء اعلي و جنت عليا كل بهيناً لك يا علي ناطق اهل فردوس استقبال نمودند و طلعات غرفات بيرون آمدند و كل ادخل ادخل يا علي ذاكر اگر اين مقام كشف شود كل از دنيا و ما عندهم بگذرند و بها عند الله توجه نمايند. يا سيد علي عليك بهائي اسمت لدي المظلوم مذكور و اين لوح مبين از افق عنایت رب العالمين مخصوص تو اشراق نمود حمد كن مقصود عالم را به اين فضل بزرگ. دوستان الهي را تكبير برسان و بگو يا حزب الله امروز ندای سدره منتهي و صرير قلم اعلي مرتفع و بحر بيان امام وجوه انام مواج و آفتاب علم از افق اراده مشرق به حق تمسك نمايند و از دوش فارق و آزاد معرضين و ناعقين قصد اضلال عباد نموده اند خود را به اسم حق حفظ نمايند بسا مي شود از اين ارض ناعقي پيدا شود از حق مي طلبيم اولياء آن ارض را به نار سدره مشتعل فرمايد و به نور امر منور تا كل به استقامت كبري فائز شوند و از ماسوي الله چون برق بگذرند. يا حزب الله حزب شيعه خود را افقه و اعلم و افضل اهل عالم مي شمردند و در يوم جزاء اخسرهم مشاهده شدند و اين خسارت از علما ظاهر چه كه در قرون و اعصار عباد را به اوهام تربيت نمودند و الي حين منتظرند كه از جابلقاي موهوم ، موهومي ظاهر شود. اينست شأن علماي قبل. يا سيد علي اذا فزت بلوحي و وجدت عرف بياني قل الهي الهي و مقصودي و محبوبي و معبودي و املي و بغيتي و رجائي اسألك بامرك الذي به ماج بحر العرفان في الامكان و انار افق البيان بنيرالبرهان بان يويدني علي ذكرك و ثنائك و خدمه اوليائك اي ربّ تراني مقبلاً الي افقك الاعلي و معترفاً بوحدانيتك و فردانيتك يا مولي الاسماء و فاطر السماء اشهد ان بظهورك ظهر حكم النشور و قامت القيامة و انت الساعة و مرّت الجبال و نفخ في الصور و انصعق من في السموات و الارض الا من انقذته بجودك و حفظته في ظل قباب فضلك اي ربّ اماتني هجرك و ذاب كبدي في بعدي عن ساحه قربك اسألك بالقدره التي بها بدلت البعد بالقرب

⁷³ - منظور جناب ملاً علی جان ماهفروز کی است. كه شرح حال آن نفس نفيس و شهيد مجيد موسوم به علی اعلى در مصابيح هدايت، جلد ۴-

و الظلمه بالتور بان تكتب لي من قلمك الاعلي ما كتبته لاصفيائك و امنائك ثم اجعلني يا الهي مشتعلأ بنار حبك ليشتعل بها عبادك اي رب تري عيني ناظره الي شطرك اسالك باسمك الذي به غلب الخليل علي النمرود و الكلیم علي الفرعون و الحبيب علي ابوجهل بان توفقني علي ما ينبغي لايامك و يليق لامرك ثم اغفر يا الهي اوليائك الذين اضطربت قلوبهم في الباسا و اخذهم الخوف في الصّرائم زينهم بطراز عفوك و كرمك ثم اكتب لهم اجر ما عملوا في سبيلك و ما ينبغي سموات الطافك و شمس مواهبك و انك انت المقندر علي ما تشاء لا اله الا انت القوي الغالب العليم الحكيم. در آخر كتاب وصيت مي نمايد دوستان آن ارض را به محبت منتسبين شهيد عليه و عليهم بهاء الله من في السموات و الارض طوبي لمن عمل بما امر به في كتاب الله رب العالمين.

لوح هزار جريب صادر از قلم معجز شيم حضرت عبدالبهاء جهت احبای ساکن هزار جريب

هو الله

ای یاران معنوی لحظات عین عنایت شامل شماس و توجهات الطاف رحمانیت فائض بر شما مشمول عواطف عظیمه حضرت رب جلیلید و مستغرق در بحر الطاف خداوند کریم قویم در این قرن اعظم کبریا که غبطه قرون اولی و مجلی بر قرون اخری است، همتی بلند بنمائید و مقاصدی ارجمند بکنید که به آنچه از لوازم این موهبت است ظاهر و هویدا گردد. ایوم هر نفسی متمسک به عهد و میثاق الهی شود و متشبث به پیمان و ایمان رحمانی گردد و در نشر نفحات الله کوشد، روح القدس تائید کند و روح الامین تلقین نماید و به امری موفق گردد که نفحات طیبه اش اهل ملاء اعلی را مشام معطر کند و ندای تحسین را از ملکوت ابهی بشنود و البهائ علیکم و علی کل من سعی فی نشر نفحات الله.

شرح شهادت شهدای قریه روشنکوه و نواحی اطراف آن

شرح شهادت سرکار خانم گلدانه علی پور

خانم گلدانه علی پور (یوسفی) در سال ۱۲۹۷ شمسی از پدر و مادری به نامهای فتحعلی و سیده خانم در قریه سادات محلّه به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۹ در سن ۲۲ سالگی با فتحعلی علی پور ازدواج نمود. ثمره این ازدواج سه فرزند به نامهای: کلثوم، گوهر و آقا علی می باشند. ایشان فرزندان خویش را مطابق تعالیم مبارک تربیت نمود. وقتی ایمان خود را رسماً اعلام کرد اقوام و بستگانش به مخالفت برخاستند و بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ایذا و اذیت بیشتر شد. گلدانه با استقامت و پایداری با آن افراد بحث و صحبت می کرد تا دست از اذیت و آزار بردارند ولی آنها بر ایذا می افزودند تا اینکه اجباراً به قریه روشنکوه رفته در نزدیکی جنگل سکنی گرفتند و در آنجا کلبه ای ساختند. عصر روز سوم دیمه سال ۱۳۶۱ ساعت سه بعد از ظهر سه نفر سادات محله ای به نامهای سید محمد اندراجمی خواهر زاده گلدانه و دوستعلی یوسفی برادرزاده گلدانه و حسین صفی

نژاد برادر خانم دوستعلی یوسفی گلدانه را با چوب زدند و بعد طنابی را که آورده بودند، بدور گردن او پیچیده و او را خفه کردند و بدور بدن بی‌جانش لحاف پیچیدند و در همان چادر نایلونی جسدش را با بنزین اغشته نمودند و با آتش سوزاندند. و بعد کلبه شان را با تمام وسایل زندگی به آتش کشیدند. شعله آتش به حدی بود که به احشام کنار کلبه هم سرایت نمود و باعث سوخته شدن چند رأس گوساله گردید. نوه کوچک گلدانه هنگامی که به کلبه رسید با جسد سوخته مادر بزرگش روبرو شد. گریه کنان به طرف جنگل رفته پدر بزرگش را خبر نمود. علی‌پور پسر گلدانه که روز قبل برای جمع آوری کاه به کندسبن رفته بود بعد از این واقعه به پاسگاه کیاسر رفته، شکایت نمود. از آنجا مأموران نیروی انتظامی و پزشک قانونی به روشنگری می‌آیند. جسد گلدانه و محلّ شهادت را بازرسی می‌کنند. جواز کفن و دفن را صادر می‌نمایند.

برادر حسین صفی نژاد شیخ بود. قاتلین توسط این شیخ حمایت شدند و با قید ضمانت آزاد گردیدند و قتل را انکار کردند. گفتند هدف ما تبلیغ و ارشاد بود به ما تهمت زدند. و چون شاهد عینی حضور نداشت قاتلین پس از ۲۵ روز از زندان آزاد شدند.⁷⁴

شرح این واقعه که در عندلیب شماره ۳۳ آمده است عیناً نقل می‌شود:

خانم گلدانه علی‌پور در سال ۱۹۱۸ میلادی در یک خانواده مسلمان در قریه سادات محلّه (اطراف ساری) مازندران متولد شد. در سال ۱۹۴۰ با جناب فتحعلی علی‌پور از احبّای کندسبن ازدواج نمود. این خانواده محترم و احبّای این محل به جهت دامداری در آن مناطق سکونت نموده کم‌کم تشکیل روستا داده و بالاخره در اوان نقشه جهاد کبیر اکبر موفق به تشکیل محفل مقدس روحانی کندسبن گردیدند. خانم گلدانه موقع ازدواج بهائی نبودند اما قلبی مملوّ از عشق و محبّت نسبت به همه اهل عالم داشتند و اطفال خود را تشویق به شرکت در کلاسهای درس اخلاق می‌نمودند. فرزندان ایشان همگی بهائی و ازدواج بهائی نمودند.

خانم گلدانه در سال ۱۹۷۹ میلادی پس از سالها ایمان قلبی، ورقه تسجیلی را نیز امضاء نمودند. در اواسط انقلاب اسلامی که در تمام روستاها و شهرهای ایران هر یک از احبّای به نوعی دچار بلایا و صدمات بودند دهکده کندسبن نیز در اثر تحریک عده‌ای از اشرار و مفسدین مورد تهاجم اهالی سادات محلّه قرار گرفت. هر صبح و شام آن عزیزان مظلوم مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. حتی با سیگار قسمتی از بدن نوه آن بانوی عزیز را که طفلی یازده ساله بود سوزاندند. حتی پیرمرد روحانی جناب علی‌پور را مورد حملات خود قرار دادند.

گر بگویم عقلها بر هم زند
ور نویسم بس قلمها بشکند

در تابستان ۱۹۸۲ چون اشرار دیدند که آن عزیزان همچنان در سکونت در آن دهکده مستقیم و مصرند، در یکی از شبهای فوق العاده بارانی که رعد و برق هم باعث آن می‌شد که احبّای روستای مقابل ناظر جانبازی آن عزیزان باشند به روستای کندسبن هجوم آوردند در حالیکه بیش از چهل الی پنجاه نفر بودند. بعد از مضروب ساختن

⁷⁴ - به نقل از مکاتبه شخصی با جناب فخرالدین صفائی (پسر عموی بزرگوار) و جناب علی‌پور.

آن عزیزان و شکستن در و پنجره خانه و کاشانه‌شان، آنها را مجبور به ترک روستای کندس بن نمودند. احباً به روستای روشنکوه پناه بردند و هر کدام مأمنی گرفتند. هنوز از این واقعه چند ماهی نگذشته بود که در روز سوم دی ماه ۱۳۶۱ (24 دسامبر 1982) از همان روستا چند نفر از اشرار به محلی که جناب علی‌پور دام‌هایشان را نگاه می‌داشتند با طرح نقشه و دسیسه قبلی هجوم نمودند، چون گلدانه عزیز را تنها و بی پناه دیدند، بنای هتاک‌گی گذاردند و سعی کردند که ایشان را مجبور به سب و لعن امر بهائی نمایند. اما آن عاشق دل‌داده الهی سرمست از باده محبت الله بود و حاضر به سب و لعن نگردید. نخست آن عزیز را خفه کرده و بعد جسد او را آتش زدند که البته توسط پزشک قانونی شناسایی شد. باری متأسفانه دادگاه انقلاب اسلامی هم به بهانه عدم شاهد حضوری به این جنایت فجیع ترتیب اثر نداد و قاتلین از مجازات گریختند.⁷⁵

شرح شهادت جناب قنبرعلی قنبری

سال ۱۳۰۸ هجری شمسی مرتع کُنتا پایگاه دامداری گاو (گاو بُنه) متعلق به سید احمد علوی که آن زمان محل مسکونی نبود. قنبرعلی از احبای روشنکوه، نگهدارنده دام گاوها بود. دو نفر از اشرار و غارتگر به نام بختیار سواد کوهی و دیگری که نام او معلوم نیست به بُنه احمد آباد آمده از قنبرعلی درخواست پول نمودند و چون از پرداخت پول امتناع کرد وی را به جنگل برده و سرازیر به درختی بستند و به قدری به شکمش چوب زدند که نیمه جان شد و در این حال او را رها نمودند و رفتند. قنبرعلی بر اثر ضربات چوب که به شکمش زده بودند به شهادت رسید. وی فرزند میرزا گل و حوریه بود و دو فرزند داشت به نام های کریم (کلیم) الله و نورالله.

فاضل مازندرانی در ظهور الحق جلد 9 - صفحه 183 شرح شهادت ایشان را بدین صورت نقل می‌نماید.
در مازندران بختیار نام سارق در حدود هزار جریب به تحریک اعداء قنبرعلی نام پیرمرد بهائی گالش از اهل قریه رشمنگو [روشنکوه] را گرفته پس از 24 ساعت توقیف در مقابل آتش افروخته بسیار زیادی بر زمین چهار میخ کشید چنانکه تمام اعضای آن مظلوم بریان و سوخته گشت و بهائیان مطلع شده جسد نیم جان را به منزل آوردند ولی پس از دو روز درگذشت و سارق مذکور به خانه آن مظلوم هم رفت و پسرش نورالله را بدست نیاورد و فقط غارتی نمود.

⁷⁵ - *Bahá'í World*, Vol. 18 (1979-1983) - Haifa, Israel: Baha'i World Centre, 1986

برای شرح کامل شهادت به سایت زیر در عندلیب شماره 33 به صفحات 23 و 24 مراجعه شود

<http://www.afnanlibrary.org/Andalib-Issue-33/>

شرح شهادت ابوالقاسم، و میرزا علی کلکناری:

در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی همزمان با واقعه شهادت میرزا اسماعیل خان شیرازی⁷⁶، عده‌ای از یاغیان به سرکردگی جلال یاغی جمال‌الدین کلائی و دارودسته‌اش، دو تن از بهائیان روشنگر را به نام‌های: ۱- ابوالقاسم پسر مشهدی ابراهیم⁷⁷ و ۲- مشتی (مشهدی) میرزا علی پسر علی کلکناری (پدربزرگ مادری جلال و هوشنگ و شکوه خانم شفیع پور) را در سر بُنه نزدیک روشنگر ضرب و شتم نموده، در مقابل آتش افروخته بسیار زیادی بر زمین چهار میخ کشیده و زجر زیاد نمودند که در اثر این ضرب و شتم آنها بعد از دو روز به شهادت رسیدند و اموالشان را به غارت بردند. بر مبنای یاداشتهای که از متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیع پور که نزد نگارنده موجود است، شهادت افراد مزبور در آن زمان به جامعه امر اطلاع داده نشده و لذا در تاریخ امر ثبت نگردید.

شرح شهادت یحیی یحیی پور

در سال ۱۳۱۰، دو تن از بهائیان روشنگر به نام‌های: ۱- یحیی یحیی پور، عموزاده میرزا علی فوق‌الذکر و ۲- آقا سید احمد علوی روشنگر را یاغی‌ها دستگیر و ضرب و شتم نموده با سر و پای برهنه سوار بر اسب نموده و از محل دور کردند و آن دو فریاد می‌کشیدند، امروز صحرای کربلا شد. در اثر صدمات و لطمات وارده یحیی یحیی پور صعود نمود و سید احمد علوی جان سالم به دربرد.

حوادث و اتفاقات و تزییقات وارده بر احبای روشنگر و قراء اطراف آن

⁷⁶ - میرزا اسماعیل خان شیرازی همسر حوریه خانم خواهر آقا سید جمیل علویان بود که بشهادت رسید. در این سال ۱۳۰۴ میرزا اسماعیل خان شیرازی بهائی معروف که در دودانگه ایول مازندران ملک‌داری می‌نمود و تبلیغ هم می‌کرد حسب تحریک و تهییج ملأها سید جلال نام جمال‌الدین کلائی یاغی و یغماگر وی را هنگامی که از قریه چالو به سمت ایول می‌رفت در وسط راه برخورد و قصد قتلش نمود و التماس‌هایش را نپذیرفت و تیری با تفنگ به جگر گاهش نواخت و تیری دیگر به آرنجش زده مقتول ساخت و یک نفر بهائی سنگسری موقع تکفین و تدفین حضور داشت و سارق مذکور بهائیان کلکناری را متواری و اموال را غارت کرد و در ایول نسبت به بهائیان سختگیری‌ها و اذیت‌های بسیار و غارت و ضرب همی وقوع یافت که پیوسته به محفل روحانی طهران تظلم نمودند و در آن هنگام که هنوز اعلیحضرت پهلوی فرمانده کل قوی و رئیس الوزاء بود عریضه تظلم بهائیان به آن مقام رفت. (به نقل از ظهور الحق جلد ۹ - صفحه ۱۴۱)

⁷⁷ - مشهدی ابراهیم کلکناری نیز همزمان با سید علی (جد علوی‌ها) بواسطه عریضه از طریق علویه خانم و ایمان به جمال مبارک به دریافت لوحی نائل آمدند، نگارنده نسخه کپی این لوح را زیارت نمودم و جناب نورالدین شفیع پور این الواح را تقدیم دارالانشای معهد اعلی نمودند و نسخه کپی انرا در نزدشان بود که در ایام انقلاب به جهت دستگیری و زندانی‌شان این آثار مصادره شد. ابوالقاسم فرزند ابراهیم و ایشان پدر باب الله و کریم الله و جد منیره خانم علوی همسر آقای ضرغام علوی بودند.

تضییقات وارده بر احباً قبل از انقلاب 57

۱- در سال ۱۳۱۳ به تحریک عبدالوهاب نادری،⁽⁷⁸⁾ یکی از یاغیان دینه سر به نام تقی دینه سری⁽⁷⁹⁾ با ده نفر دیگر از اشرار و یاغیان همدستش به روشنگوه آمدند و به منزل جناب نورالدین شفیع پور و سید احمد علوی و جنابان نورالله قنبری و کریم الله قنبری دستبرد زده، اموالشان را غارت نمودند و دو تن از بهائیان به نامهای جنابان ۱- مسعود خوان یغما و ۲- سید ابراهیم علوی را گروگان گرفته و به اسیری برده و تقاضای ۳۰۰۰ تومان پول نمودند و بعد از چهار الی پنج روز نگاه داشتند؛ بعد از اذیت و آزار رها کردند.

۲- در سال ۱۳۲۵ شمسی یاغیان سنگسری که تعدادشان ۴ نفر بودند به روشنگوه آمدند و ۱- آقا جلال الدین شفیع پور و ۲- آقا اسماعیل و ۳- آقا سید علی علوی که در بالای ساختمان چوبی خوابیده بودند را گروگان گرفتند و دستشان را بستند و آقا اسماعیل علوی را رها نمودند تا پول تهیه نمایند و تقاضای ۶۰۰۰ تومان پول نمودند و سپس آن دو را گروگان گرفته و برداشته به جنگل سر بُنه گاو (پایگاه دام) که متعلق به جناب آقا سید احمد علوی بود، بردند. مسبب همه این فتنه ها و ایذا و اذیت ها غنی خلخالی بود که سنگسری ها را به روشنگوه و قراء اطراف برد و اسباب اذیت و آزار احبا را فراهم نمود. پدرم (جناب جلال شفیع پور) ذکر نمود موقعی از شب گذشته بود که دو نفر از دور با چراغ بادی پدیدار شدند و گمان بردند که آنها به ژندارم ها اطلاع دادند. این دو جوان را مقابل تفنگ برنو قرار داده و هدف گرفتند و تا اگر ژندارم ها پیدا شدند آنها را هدف گلوله قرار دهند. یکی از این یاغی ها چون دید این دو جوان خیلی ترسیدند از جیب خود مناجاتی از حضرت عبدالبهاء در آورده و به آقا جلال داده و به او گفت بخوان. اما بعد از نیم ساعت دیدند یکی صدا کرده آقایان ما پول را آوردیم. چون فانوسها (چراغ بادیها) را روشن کردند، دیدند آقای شکرالله خطیبی و آقای سید اسماعیل علوی هستند. و بالاخره پول و قرآنی را در مَجْمَعی (ظرف بزرگ مسی) قرار دادند دزدان و یاغیان پول را برداشته و قرآن را بوسیدند و آنها را آزاد کردند. جناب خطیبی یکی از افرادی بود که چند سال در مدرسه روشنگوه معلّم بود و در کتاب مدارس فراموش نشده جناب سُلّی شاهوار ذکر ایشان آمده است. ایشان از اهالی چورت بود و بوسیله جناب نورالدین شفیع پور تبلیغ و به امر مبارک مؤمن گشته بود.

⁷⁸ - غنی خلخالی: فرد مغرضی که در مجاورت روشنگوه [در دهی به نام حاجی کُلا که به مازندرانی حاج کُلا گویند] سکونت داشت و ارباب ملک بود و به اذیت و آزار احبا می پرداخت.

⁷⁹ - تقی دینه سری از اشرار و یاغیان که از روستای دینه سر بخش دودانگه بوده است. در تقویم تاریخ این واقعه به صورت مختصر بدون ذکر نام تحریر گشته است.

بازیار خیلواقعه سال ۱۳۶۱ شمسی در بازیار خیل و اخراج احبّا از محلّ

در سال ۱۳۶۱ دو نفر به نام عزّت الله حبیب زاده و رحمانی به عنوان سپاه معلّم از بهشهر به بازیارخیل آمدند که یک نفر به سرتا رفت و دیگری به بازیارخیل آمد. این دو نفر با شخصی به نام اسدی یا اسعدی که حجّتی بود قرابتی داشتند. اسدی به بازیار خیل و سرتا می رفت و بین مسلمانان شبهه ایجاد می کرد. از جمله می گفت که بهائیان با محارم خویش ازدواج می کنند.

۱۰ الی ۱۵ سال قبل از انقلاب ۱۳۵۷ خوزشیدی، چند تن از جوانان از احمد آباد برای عروسی یکی از احبای پی سر بنام فتح الله عباسی بود، می رفتند، وقتی وارد محل شدند، نرسیده به منزل فغان الله مرادی در سرتا دیدند، داخل چادرهای کولی ها صدای ضبط صوت می آید که اسدی که یک فرد مسلمان متعصب و از اهالی بهشهر و از اعضای انجمن حجّتیّه بود، یکسری مطالب شبهه برانگیز و دروغ را در مورد امر بهائی که عبارت از بهائیان ناموس نمی شناسند و با محارم شان ازدواج می کنند و ... و ... را بر روی نوار ضبط کرده و در زیر خیمه کولی ها و در تکیّه محل و در جمع اهالی محل با بلندگو پخش نمود و باعث شبهه برانگیزی بین اهالی گردید . دو نفر از جوانان از احبای احمد آباد که به عروسی می رفتند به نام های آقای علاءالدین علوی و آقا شیدالله مرادی چون چادر کولیاها سر راهشان بود، شنیدند که اسدی در حال شبهه برانگیزی و باعث اختلاف می باشد وارد چادر سیاه شده و او را مورد تمیّع و سرزنش قرار داده و جناب شیدالله مرادی او را مورد مواخذه قرار داده و به ایشان گفت : آیا شما به جهت تدریس اخلاق حسنه و گسترش روحانیت دین آمدید یا به جهت اختلاف و شبهه برانگیزی و تحریک مذهبی بین مسلمان و بهائی؟ ما مردمان با صلح و آرامش در اینجا در کنار هم زندگی کرده و الان مدت چندین سال در کنار هم بسر می بریم، و منظور شما از نشر این اکاذیب و اراجیف چیست؟ چرا به غلط و دروغ در اینجا در بین مردم سخن پراکنی می کنید؟ چرا باعث اختلاف می شوید؟ اسدی که از رو نرفته به او گفت که او حقایق را در مورد بهائیت ترویج می کند. در این لحظه آقا شیدالله مرادی عصبانی شده و ضبط صوت اسدی را برداشته و محکم بر زمین کوبیده و می شکنند و اسدی به دشنام و فحاشی می پردازد و بعد سروصدا اهالی محل بلند شده و درگیری می شود و بلوا می شود و در اینجا چند تن از احبا به پشتیبانی این دو جوان در آمده و یک چوب جوشقانی به این سوداگران می زنند، بطوریکه عروسی نیز بهم می خورد.

این درگیری باعث شد تا هر از گاهی مسلمانان هر بهائی را که تک و تنها می دیدند به فحاشی پرداخته و گهگاهی کتک بزنند و آنها را که از راه داراب کلا به شهر ساری می آمدند، رانندگان مسلمان آنها را سوار ماشین کرایه ای نمی کردند. به تدریج این تضيیقات سپری شد. تا آنکه بعد از انقلاب دو نفر معلّم حجتی از اهالی بهشهر به بازارخیل آمدند و بچه های مسلمان را علیه بهائیان تحریک می کردند. اجازه نمی دادند احبّا از آب آشامیدنی استفاده کنند. جوی آبی که به طرف منازل احبّا می رفت بستند. گندم جو و برنج را نمی گذاشتند در شالیکوبی ببرند. اهانت می کردند. شبها به منازل احبّا سنگ می زدند. کار به جایی رسید که یک روز آقا سید علی دلاوری را از منزلش بیرون کشیده در درّه ای نزدیک محلّ بحدّی با سنگ او را زدند که دچار حالت تهوع و سرگیجه شد.

آقای خلیل خواجه تاش به احمد آباد رفته و به آقای ضرغام الدین علوی اطلاع داد که مسلمانان بازاریخیل به احبّا گفتند اگر محل را ترک نکنند اسباب واثاثیه شان را بیرون می ریزند. جناب ضرغام الدین علوی یک نفر را به ساری فرستاد تا این جریان را به آقا عطاءالله دلاوری پسر سید علی دلاوری بگوید.

عطاءالله دلاوری در دوران تحصیل دوستی در سپاه پاسداران داشت. جریان مصائب احبّای بازاریخیل را برایش شرح داد. و او با چند سرباز عازم بازاریخیل شدند. عطاءالله دلاوری نیز به اتفاق اردشیر مسلمی به بازاریخیل رفتند. وقتیکه ماشین سپاه به بازاریخیل رفت مردم هجوم آوردند. و جلوی ماشین سپاه دراز کشیدند و گفتند: "اجازه نمی دهیم معلّم ما را ببرید." دوست سپاهی عطاءالله به اردشیر گفت که اوضاع خیلی خراب است. اینها (بهائی ها) فکرشان را بکنند. اهالی بازاریخیل اردشیر مسلمی و عطاءالله دلاوری را گرفتند. ساعت ۵ بعد از ظهر نه نفر از احبّا که عبارت بودند از: ۱- علی بابا نوبخت ۲- عطاءالله دلاوری ۳- اردشیر مسلمی ۴- عبدالمیثاق صفایی ۵- منوچهر علوی ۶- علاءالدین علوی ۷- سید علی دلاوری. قابل ذکر است که منوچهر علوی و علاءالدین علوی به دنبال عطاءالله و اردشیر آمده بودند آنها نیز گرفتار شدند. دستها و پاهای آنها را بستند در تریلی تراکتور خیلی کتکشان زدند. در محلّ علیه آنها پرونده سازی کردند مبنی بر اینکه این نفوس با چریکهای جنگلی همکاری می کنند و می خواستند با بنزین و کوکتل مولوتف بازاریخیل را به آتش بکشند. این ۷ نفر را موقع اذان صبح به زندان بهشهر تحویل دادند. هشت روز زندانی بودند و به تاریخ اول اردیبهشت آزاد شدند. در این هشت روز آنها را در اطّاقی به مساحت ۲×۳ جا دادند و یکبار بازجویی کردند. بعد از آزادی اسراء، احبّای بازاریخیل در سال ۱۳۶۱ اجباراً محل را ترک کردند. مسلمین گندم زار عبدالمیثاق صفایی را به آتش کشیدند و طویله ها را خراب کردند. ۹۰ الی ۱۰۰ عدد کندوی عسل متعلّق به عبدالمیثاق صفایی را تصاحب کرده و عسل هایش را دزدیدند و زنیورها را از بین بردند.

سید علی دلاوری از بازاریخیل به احمد آباد رفت. و در زمین پدر زنش آقای رضا واحدی که محل آغول گوسفندان بود به کمک پسرش عطاءالله به مدت دو ماه خانه ساخت.

سید علی دلاوری اصالتاً امره ای بود. آباء و اجدادش از طریق شیخ رمضانعلی تیلکی تبلیغ و مؤمن به امر مبارک شدند. پدرش عطاءالله خالقی را در دوره رضا شاه برای کارخانه چیت سازی بهشهر به بیگاری بردند. آنجا وقتی متوجه شدند

که بهائی است اذیتش می نمودند، بطوریکه عطاءالله قصد فرار نمود. حین فرار کنار کارخانه چاهی داشت داخل چاه می افتد. بعد از سه روز که او را از چاه بیرون می کشند دست و پایش شکسته بود. عطاءالله را به امره می آورند. دو فرزند داشت به نامهای سید علی و باهره. طاهره همسر عطاءالله موقع گرفتن شناسنامه نام خانوادگی خود را برای بچه‌هایش می‌گذارد. بعد از ضوضای بازیارخیل و اتمام غائله قضیه، سه هکتار زمین آقای سید علی دلاوری و پنج هکتار زمین، باغ میوه، سه دستگاه خانه هاو باغ و زمین پرورش زنبور عسل و ۱۰۰ عدد کندو عسل آقای عبدالمیثاق صفائی را تصرف نمودند. آنها شکایت کردند. بعد از گذشت ۱۸ الی ۱۹ سال زمین ها را باز پس گرفتند و مجبور به فروش به قیمت ارزان شدند. جناب خلیل خواجه تاش نیز زمین ها را باز پس گرفته و فروخت. در حال حاضر در آن زمین ها مدرسه راهنمایی تأسیس کردند. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مطابق ۱۹۷۹ در تضییقاتی که از طرف انجمن حجّیه به احباء وارد نمودند، ایذا و اذیتی مثل سنگ زدن با احباء، تحریک بچه ها به فحش های مذهبی با قرار گرفتن در سر راهشان، هجوم آوردن به خانه هایشان و ضرب و شتم قرار دادن افراد و بچه ها کوچک و اطفال در خانه هایشان و پرت کردن گهواره به حیاط، تبر زدن گاو و گوسفند نشان و بُریدن درختان میوه در باغشان و دزدیدن کندوی عسل شان و.. و.. که همه اینها باعث ترک آنها از آن محل شد، بعداً منازلشان را تصاحب نموده و برای اینکه بازگشت نمایند، خانه‌ها را خراب کردند. و آتش زدند. همه اینها در زمانی اتفاق افتاد که با برنامه ریزی قبل انجمن حجّیه که در مازندران به سرپرستی آقای رحیم مشائی معاون احمدی نژاد بوده است.

کندسبن

شهریور ۱۳۶۱ مطابق اگست ۱۹۸۲ احبای کندسبن توسط مسلمانان شرور سادات محله که در مجاورت این محل واقع است در اثر تضییقت وارده، آواره شدند. خانواده های علی پور مدّت دو سال در روشنکوه، احمد آباد و به جهت دامداری و در جنگل اطراف آواره بودند. یک سال هم محلی در مجاورت روستایی احمد آباد که به لهجه محلی مازندرانی آسیو سنگ (Asio-Sang) یعنی آسیاب سنگی که مراتع متعلق به آقای ضرغام الدین علوی بود، پناه یافته و سکونت داشتند و در این سالها آقای علی فرزند گلدانه و فتحعلی علی پور، پی در پی به مسئولین امور تظلم خواهی می نمود. آخرالامر در سال ۱۳۶۴ خورشیدی مطابق ۱۹۸۵ با حکم دادستان و توصیه از دفتر امام مجدداً موفق به بازگشت به کندسبن گردید.

ارتباطات

سفر ایادیان امرالله

یادی امرالله جناب علی اکبر فروتن به روشنگوه و روستاهای اطراف آن تشریف نبردند اما احبای آن سامان به زیارتشان نائل شدند.

" صبح روز یازدهم تیرماه ۱۳۳۳ در ساری به ملاقات یاران آن مدینه و نقاط مجاوره مانند روشنگوه، آزاد کلا، احمد آباد، و ایول گذشت." (80)

یادی امرالله جناب طرازالله سمندری به روشنگوه تشریف بردند.

سفر مبلّغین و ناشرین نفحات الله

1- " ناشر نفحات الله جناب آقای علی آذری علیه بهاءالله در اواخر سال گذشته و اوائل امسال در صفحات شمال سیر و سفر مشغول بوده در مراکز امریه مازندران با طالبین حقیقت ملاقات و مذاکره نموده و یاران عزیز آن نقاط را از بشارت امریه و تذکر وظائف روحانیه محظوظ و مستبشر فرموده اند." (81)

زمانیکه احبای کلکنار در کندسبن قدیم ساکن بودند جناب سید محمد رضا شه میرزادی و برادرشان جناب میرزا ابوطالب به صفحات مازندران می آمدند. از جمله به تمام قراء و قصبات رفته احبای را تشویق و عده ای را تبلیغ می نمودند. در کتاب مصابیح هدایت ذکر شده است که آقا سید محمد رضا به روشنگوه هم رفتند اما با توجه به تاریخ سکونت احبای در محل مذکور (سال ۱۳۰۴-۱۳۰۵ شمسی - ۱۳۴۴ قمری) و تاریخ صعود آقا سید محمد رضا (۱۳۱۸ قمری) ایشان به کندسبن قدیم یا پرچشمه می رفتند. روشنگوه آن زمان مرتع و جنگل بود. کسی آنجا اقامت دائمی نداشت. در بهار و تابستان (ییلاق) به طور موقت آنجا بودند، ممکن است آقا سید محمد رضا در این زمان به روشنگوه که به عنوان مرتع ییلاقی استفاده می شد، ایشان به جهت تشویق و سرکشی احبای به آنجا رفته باشند.

در کتاب مصابیح هدایت چنین آمده است: (82)

" ... این دو پهلوان میدان استقامت (سید محمد رضا شه میرزادی و میرزا ابوطالب شه میرزادی) زمستانها به نواحی مازندران سفر می کردند و تابستانها در حدود سنگسر و شه میرزاد سیر و حرکت می فرمودند آقا سید محمد رضا که متصدی امر معاملات نیز بود اجناسی از قبیل میوه و خشکبار از شه میرزاد بدوش کشیده از راه جنگل به مازندران برده، می فروخت و در مراجعت برنج به سنگسر و شه میرزاد می آورد و در هر کجا که گوش شنوا می یافتند، کلمه الله را القاء می کردند. حاصل این رفت و آمدها این شد که عده ی کثیری از مردم ایول و روشنگوه که در قلب جنگل و دور از جایگاه عبور و مرور بودند همچنین تعدادی از سکنه ی علی آباد (شاهی با قائمشهر حالیه) نیز ایمان

80 - حکایت دل ص ۲۶۰

81 - اخبار امری شماره های ۱-۴ سال ۱۳۳۹.

82- مصابیح هدایت ج ۸ ص ۶۹-۸۰

آوردند. نه تنها مستعدان محل های مذکوره از برکت وجود این دو برادر به نور ایمان منور شدند بلکه بسیاری از زنده دلان بلاد و قرای دیگر مازندران نیز بوسیله ی ایشان از ظلمت اوهام و خرافات رستند و به زمره ی اهل بهاء پیوستند. "ناشرین نفعات الله که به سرتا رفتند عبارت بودند از: داریوش واحدی، نیک آئین، عزیزالله سلیمانی، وجیهه ایقانی، بهین پرآورپیشه و شهدخت بهی زاد.

سفر ناشرین نفعات الله به مازندران: طرازالله سمندری، صدرالدین درخشان، مهرانگیز خسروی، و عزیزالله سلیمانی⁽⁸³⁾ عباس محمودی⁽⁸⁴⁾ و سرهنگ وحدت با بیانات روح پرور خود فعالیت در خدمات امریه و استقامت در نقاط مهاجرتی را در وجود یاران تقویت نموده اند. در هر محفل به مناسبت وضع جلسه مطالبی پیرامون لزوم تعلیم و تربیت، عهد و میثاق الهی، پیام حضرات ایادی امرالله در مورد اتحاد و اتفاق یاران ایراد نموده و یاران عزیز را بیش از پیش به انجام وظایف خود آشنا کرده اند.⁽⁸⁵⁾

سفر ناشر نفعات الله به مازندران: سید حسن حیاتی⁽⁸⁶⁾.

سفر ناشر نفعات الله به مازندران: عبدالوهاب ذبیحی در آبان ماه ثبوت بر عهد و میثاق الهی اجرای وظائف وجدانیه را تشویق نمودند.⁽⁸⁷⁾

جمعی از جوانان خدوم و فعال اخیراً به نقاط کشور مقدس ایران مسافرتهایی نموده اند. این جوانان عبارتند از: جنابان وحید رأفتی، وجیهه ایقانی، مارتاروت تیبانی، پریچهر منجذب، شهناز پرنیان، شهدخت بهی زاد، فتانه نیک روان، رضوانیه گندم پاک کن، روح الله حمرائی، سعید جلالی، برهان الدین افشین، شیوا اسدالله زاده، ملیحه طهماسبیان، پریوش قارداشم، داریوش واحدی. این جوانان عزیز و فعال با مشورت لجنه مجلله ملی نشر نفعات الله در هر محل مدتی توقف نموده در کلاسها و جلسات متعدد به تدریس الواح و آثار الهیه پرداخته وظایف اولیه احبای الهی را متذکر گردیده و غالباً فنون مختلفه را به آنان آموخته اند. خدمات گرانقدر این جوانان عزیز مورد تقدیر محافل مقدسه روحانیه محلّیه شیدالله ارکانهم قرار گرفته است.⁽⁸⁸⁾

بدست آوردن شمشیر جناب باب الباب یا قدوس

⁸³ - اخبار امری ش 7 سال 1340 .

⁸⁴ - اخبار امری ش 10 سال 1340.

⁸⁵ - اخبار امری ش 9 و 10 سال 1341.

⁸⁶ - اخبار امری ش 8 سال 1346.

⁸⁷ - اخبار امری ش 9 سال 1343.

⁸⁸ - اخبار امری ش ۷۵

جناب نورالدین شفیع پور [پدر بزرگ نگارنده] در سال ۱۲۹۰ شمسی در قریه روشنکوه [او اولین فردی بود که در روستای روشنکوه که یک روستای تازه تاسیس یافته بهائی بود] متولد شدند، چون پدرشان برای دوسالی بمدرسه تربیت رفته بود و مادرشان نیز در مکتب خانه مبلغ شهیر جناب رمضان تلکی سواد آموخته بود، نصمیم گرفتند او را به ساری برای تحصیل بمدرسه بفرستند. او سالهای نوجوانی و جوانی را در ایام تحصیل در خانه آقا سید حسین مقدس ساروی⁽⁸⁹⁾ اتاقی اجاره داشت و به تحصیل پرداخت و تا کلاس نهم که سیکل اول بود درس خواند و در همین اوان پدر صعود نمود و ایشان که جوانی بود سرپرست خانواده گردید و ازدواج نمود و به ساری نقل مکان نمود و در سالهای جوانی از محضر مبلغین چون جناب فاضل مازندرانی که آن موقع در ساری تشریف داشتند و از حضور جناب اشراق خاوری و مبلغین دیگر که برای تشویق احبای به ساری می آمدند استفاده می نمودند و بزودی افتخار عضویت مخفل ساری را یافتند و کارمند و رئیس اداره ثبت احوال در ساری بودند و بعد به مهاجرت به بهشهر رفته و به اتفاق جنابان فرقانی و دیگر عزیزان محفل بهشهر را تشکیل دادند. از جمله خدمات مهمه ایشان که از لحاظ تاریخی حائز اهمیت است چگونگی بدست آوردن شمشیر جناب قدوس است که جناب نورالدین شفیع پور در یاداشتها و نامه های که برایم ارسال می داشتند، ذکر نمودند. (که در ایام زندگی در ساری با احباء و اجله علمای که به امر اعز ابهی ایمان داشتند ملاقات و معاشرت داشتند و در همین ایام که فاضل مازندرانی در ساری سکونت داشت با ایشان معاشرت و در نزد ایشان در کلاسهای امری تلمذ نموده و به مطالعه در تاریخ امر و آثار و الواح می پرداخت و بعداً عضو محفل ساری شد و در اداره ثبت احوال در ساری مشغول به کار بود.

در ایامی که پدر ایشان، آقای میرزا عین الله [شفیع پور] روشنکوهی مراتع روشنکوه را از ورثه مصطفی خان سورتیجی می خریدند و هم چنین به سبب آشنای دیرین که دو خاندان و خانواده یعنی کربلائئ شفیع و مصطفی خان سورتیجی داشتند، کربلائئ شفیع صاحب جمع، مال و گاو و گوسفند و اموال و مراتع مصطفی خان بود و همو یعنی شفیع در اثر ملاقات با یکی از اصحاب قله یحتمل جناب قدوس ایمان آورده و بایی گشت و فاضل مازندرانی نام او را به عنوان اول من آمن هزار جریب که شامل مراتع چهاردانگه ر و دو دانگه است در اسرار آلاثار ثبت نموده است.) و ایشان با آنها آمد و رفت داشتند و در ایام محرم یعنی شهادت امام حسین آنها را به تعزیه خوانی امام حسین دعوت می نمودند.

در همین ایام بود که آنها متوجه شدند که آنها شمشیری را به جهت نمایش و اهمیت جلال و جلوه ایام محرم از جعبه نفیسی در آورده و یک حوضچه آهنی را پر آب نموده و در جلوی مهمانان در مجلس قرار داده و دستمالی را روی سطح آب قرار داده و شمشیر را از جلد و نیام آن بیرون آورده و ناگهان با یک ضربه با لبه تیز شمشیر دستمال را در سطح آب به دو نیمه نموده. و این مورد توجه و تحیر همه اربابان و خوانین حاضر در مجلس می شد و وقتی از ایشان سؤال می شد که این شمشیر از کجا آمده است. خان سورتیجی می گفت که موقعی که قدوس را به بند کشیدند از او بدست آورده اند و این

⁸⁹ - شرح حال و خدمات آقا سید حسین مقدس را در مصابیح هدایت جلد اول ذکر شده است.

متعلق به او بود.

همانطور که در تاریخ خواندیم ملاً حسین شمشیری داشته که با آن درخت توت و مرد پنهان در پشت آن درخت و تفنگ سر پر او را به دو نیمه کرده است و این را هم خواندیم که در سرزنش نامه ای که ناصرالدین شاه به عموی خود مهدی قلی میرزا نوشته بود، او برای جواب به نامه شاه برای او تفنگ دو نیمه شده را ارسال نموده بود. به گمان نگارنده این سطور شاید این همان شمشیر باشد که بعدها پس از شهادت جناب باب‌الباب، جناب قدوس آنرا در نزد خود نگه می داشتند و تا آنکه بعد از فتح قلعه بدست دشمنان که یقیناً مصطفی خان یکی از آنان بود افتاد و او با خود به زرین و یا زرین کلا برد و در ایام محرم آنرا بیرون آورده و به نمایش می گذاشت.

چگونگی بدست آوردن شمشیر:

در ایامی که ماه محرم بود همانطور که در بالا اشاره کردم در روستای زرین کلا در روز عاشورا آنها شمشیر را آورده و به همین سبکی که عرض کردم آنها [یعنی وراثت مصطفی خان] آنرا به نمایش می گذاشتند تا آنکه این قضیه از طریق آقای نورالدین و دیگر احباء به عرض و ساحت محفل روحانی می رسد و محفل روحانی پس از صحت و سقم قضیه آنرا به ساحت محفل مقدس روحانی ملی ابلاغ نموده و تعیین تکلیف می نمایند و محفل ملی آنرا به محفل روحانی ساری که مرکز قسم محافل آن ناحیه بود ارجاع می دهد، و قرار بر این می شود که به هر ترتیبی شده با حکمت و کاردانی آنرا به هر ترتیبی شده از صاحبش خریداری نموده و شمشیر را بدست آورده و به ارض اقدس به ساحت همایون دوحه غصن ممتاز که در آن موقع رئیس اداری و ولی امر اعز بهائی بودند به آرشیو بین المللی تقدیم گردد.

قرعه این کار به نام نورالدین و آقای عبدالحسین احسانی می افتد و نورالدین به سبب آشنایی خانواده گی از ایام قدیم با آنها بوده و جناب احسانی نیز چون افسر جوانی بوده و رئیس شهربانی در ساری بود. و آن دو پس از زحمات بسیار و با داریت و کاردانی جناب احسانی آنرا بدست آورده و تقدیم ساحت محفل مقدس روحانی نمودند.

و اما آن طرف قضیه داستان به نقل از یکی از خانواده سورتیجی، و من این حکایت را از دوست عزیزم بهروزجان [غلامی] در اثر محاوره تلفنی داشتیم، شنیدم. بهروز عزیز برایم نقل می کرد که در دوره دبیرستان معلمی داشت که نام او آقای فخرالدین سورتیجی بود. بعد آنکه فهمید که من [بهروز] بهائی هستم، روزی از من پرسید که تو نورالدین شفیع پور را می شناسی؟ بهروز گفت: ای آقا، اینها فامیل من می شوند! بعد از او پرسید؟ تو کلیم الله (کریم الله) قنبری را می شناسی؟ بهروز گفت: بله آقا، ایشان پدر بزرگ من بود! سپس فخرالدین گفت پس بهروز جان این جمعه نهار بیا خانه ما تا من یک سری مطالب ناگفته دارم تا برایت بگویم در ضمن یک سورپرایز هم دارم. خلاصه بهروز رفت و سورپرایز صدای امیری و کتولی که به نهج مازندرانی پدر بزرگش با نی می‌نواخت و خوانده بود و پدر فخرالدین سورتیجی آنرا بوسیله دستگاه فونوگراف روی صفحه گرمافون ضبط کرده بود، بعد گویا بهروز خواهش کرد که آنرا بر روی کاست برای او ضبط کند، و البته او آنرا انجام داده و بهروز به خانه می برد و برای مادرش روی دستگاه ضبط صوت می گذارد و به مادرش می گوید مامان

تو این را صدا را می شناسی؟ مادر شروع می کند به گریه کردن و می گوید تو این را از کجا پیدا کردی؟ این صدای پدرم هست!...و...و...و خلاصه آنکه فخرالدین داستانی را برای بهروز و سبب آشنایی این خانواده و کربلای شفیع که جد اعلای بهروز و همه ما می شود ذکر می نماید و سپس ذکر شمشیر را نموده و داستان آنرا نقل نموده که بعد از فتح قلعه پدر بزرگش فاتح با شمشیر باب الباب یا قدّوس می آید و این شمشیر مدتی در خانواده و کاشانه آنها بوده و پس از مدتی تمام فامیل و تنها پسر سورتیجی صاحب پسر نمی شوند و تمام فرزندان ذکور در ایام بچگی تلف می شدند، خلاصه بعد از دوا و دکتر باز هم عمل نمی کند تا آنکه فال گیری را صدا می کنند و از قرار درویشی از آن حدود می گذشته صدا نموده و فال می زند و درویش می گوید شما در این خانه یک متاعی دارید که متعلق به شما نیست و باید آنرا به صاحبش پس بدهید تا این شگون بد شکسته شود و بعد فخرالدین می گوید، سپس هر چه آنها فکر می کنند جز شمشیر چیزی به فکر آنها نمی رسد که متعلق به آنها نیست، پس تصمیم می گیرند شمشیر را به بهائیان تحویل دهند و با نورالدین تماس می گیرند و او نیز به محفل ساری موضوع را مطرح می نماید و البته پس از مدتی فخرالدین متولد می شود.

برای عزیزان علاقمند، مقاله ای هست تحت عنوان داستان زندگی و حیات قدّوس که به قلم حمزه شریعتمدار بارفروشی به زبان یا نهج مازندرانی نوشته شده است، یک نویسنده روسی آنرا بدست آورده، و آنرا به روسی ترجمه کرده و اصل مقاله به مازندرانی و این نویسنده آنرا به حالت ترانسلیتریشن به روسی نوشته و یک استاد تاریخ به نام آقای خلیل بُرجیان آنرا به کمک همین آقای فخرالدین سورتیجی از مازندرانی به فارسی تبدیل نموده و سپس آنرا به انگلیسی ترجمه نموده و در مجله وزین Iranian Study به چاپ رسانده است، که البته نام آقای سورتیجی در آنجا ذکر شده است، آقای سورتیجی در زمینه ادبیات فارسی صاحب مقالات متعدد است و سالها در انجمن فرهنگ و هنر مازندان فعال بوده است. و دبیر دبیرستان بوده و اکنون چند سالی است که دار وادع را گفته است. و اما آن طرف قضیه، که چطور شمشیر به ارض اقدس برده شد و تحویل حضرت ولی امرالله گردید.

یکی از بهائیان عزیز در ساری به نام عبدالرفعان بینانی که پدر آقایان هوشنگ، کیومرث، و سیاوش بود و مسئول زمینها و باغها و نماینده و امین املاک آقای باقر اف سردودمان خانواده خمسی بود، برای زیارت به ارض اقدس و شرفیاب به ساحت حضرت ولی امرالله مشرف می شد، این ماموریت را از طرف محفل مقدس روحانی ساری به او محوّل گردید. و همو بود که شمشیر را تقدیم حضور مبارک نمود و حضرت ولی امرالله قالیچه زیر پای مبارک را که روی آن نماز و مناجات می فرمودند به پاس این خدمت به او هدیه می فرمایند. من [عادل] این قالیچه را در پیشاور- پاکستان روزی که در منزل خانم سیمین بینائی (عروس ایشان بود) کلاس مطالعه امری داشتم بعد از پایین کلاس، سیمین خانم که آنرا با خود از ایران آورده بودند به من نشان دادند و بعد فرمودند که این عنایتی حضرت ولی امرالله به پدر هوشنگ بود به خاطر شمشیر که به حضور مبارک تقدیم کردند. باری در سال 1998 بنده برای بار اول به ارض اقدس مشرف شدم. روز دوم قرار بر این شد که با یک برنامه ریزی و به ترتیب سه تا سه تا به دار الآثار بین المللی که محلّ آرشیو و نگهداری اشیای مقدس است برویم، با ترتیب

قبلی و برنامه ریزی به انفاق جناب صحیحی که ایشان راهنمای ما بودند و در آن موقع در ارض اقدس خدمت می کردند به دار الآثار مشرف شدیم بعد از زیارت شمایل مبارک حضرت باب و بهاءالله و زیارت بعضی از الواح خطی و سپس لباس های مبارک حضرت باب و بهاءالله و ...و... در طبقه اول از جناب صحیحی پرسیدم فقط همین قربان؟ فرمودند خیر، چون داشتند مرمت می فرمودند و در آن موقع می خواستند دکور داخل و کمد چینی های کوچک را بر دارند و با کمد های بزرگ تعویض نمایند، بنابر این مقداری از اشیاء را به طبقه بالا یا دوم نقل مکان نمودند. باری سپس ایشان ما را به طبقه دوم یا بالا بردند، و ما در آنجا از اشیاء و انواع مختلف وسایل که در آنجا قرار داده بودند بازدید کردیم و از جمله این شمشیر که در نیام خود در پوسته ای بود و بر روی یک استند قرار داشت و ایشان بلافاصله فرمودند شمشیر جناب باب الباب، بنده به ایشان عرض کردم که شما از کجا می فرمایید که این شمشیر متعلق به جناب باب الباب است و سپس مطالبیم را آنچه شنیده بودم عرض کردم و ایشان به بنده فرمودند اینها را که می گویی بنویس و من هم عرض کردم شما هم بد نیست یک چکی بکنید و موضوع را تحقیق نموده و ببینید آیا نقدیم کننده این شمشیر و یا نام بدست آورنده آن در تاریخ و یا جای ثبت شده است یا خیر؟ و این آخرین باری بود که من این مطالب را با ایشان در میان گذاشتم. باری از جمله خدمات دیگرشان همچنین به عنوان نماینده کانونشن از سنه 104 تا 116 ثر کانونشن ملی مشارکت جستند. ایشان پس از 42 سال خدمت صادقانه در اداره ثبت احوال بازنشسته شدند و بعد از انقلاب حقوق بازنشستگی ایشان را قطع نمودند و سالهای سختی را در ایام کهولت سن گذراندند. و بالاخره در سال 2002 میلادی به عالم بالا صعود فرمودند. علیه بهاء الابهی.

ضمائم

کتابشناسی

الف: کتب و نشریات امری

- 1- حضرت عبدالبهاء. تذکره الوفاء.
- 2- حضرت ولی امرالله. توفیعات مبارکه
- 3- فروتن، علی اکبر. حکایت دل.
- 4- سلیمانی، عزیزالله مجلّات مصاییح هدایت. مجلّات 1-9
- 5- فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرارالآثار ج 4.
- 6- فاضل مازندرانی، اسدالله. مجلّات ظهورالحق مجلّات 1-9
- 7- طاهرزاده، ادیب. نفحات ظهور. مجلّات 1-4
- 8- قدیمی، ریاض. نوزده هزار لغت و ریاض الغات جلد 1-9

- 9- ملک خسروی محمد علی . تقویم تاریخ .
- 10- ملک خسروی محمد علی . اقلیم نور
- 11- اخبار امری - نشریه .
- 12- پیام بهائی - نشریه .
- 13- ایقانی، شقایق . مدارس بهائی در مازندران.
- 14- مدارس فراموش نشده در ایران- سلی شاهوار
- 15- عندلیب - نشریه .

ب : کتب غیر امری:

- 1- اسلامی، حسین . تاریخ دو هزار ساله ساری . دارالملک مازندران . دانشگاه آزاد اسلامی قائم شهر ش 4 پاییز 72.
- 2- بحرانی، محمد حسین . در قلمرو مازندران (مجموعه مقالات ج 1) .
- 3- دهخدا، علی اکبر . CD لغت نامه .
- 4- راوندی، مرتضی . تاریخ اجتماعی ایران ج 5 انتشارات روزبهان 72 .
- 5- سازمان برنامه و بودجه فرهنگ آبادی ها ج 15 ش 859 شهریور 61 .
- 6- سازمان جغرافیایی فرهنگ جغرافیایی ج 28 سال 70 .
- 7- عسکری، علی بابا . بهشهر (اشرف البلاد) ایران چاپ شهریور 50 .
- 8- عمادی، اسدالله . بازخوانی تاریخ مازندران ساری 72 .
- 9- گیتا شناسی نقشه البرز شرقی - هزارگریب .
- 10- مؤمنی باقر . مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران انتشار پیوند طهران 59 .
- 11- مهجوری اسماعیل . تاریخ مازندران ج 1 و 2 چاپ اول دی 42 .
- 12- ناصرالدین شاه سفرنامه مازندران .

دست نوشته ها:

- a. لوح مبارک حضرت بهاءالله خطاب به آقا سید علی
- b. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به میر ضیغم امره ای
- c. یاد داشت های جناب نورالدین شفیع پور
- d. یاد داشت های جناب جلالالدین شفیع پور
- e. یاد داشت های جناب عین الدین خوان یغما
- f. مکالمه تلفنی با جناب شمس الدین خوان یغما
- g. مکالمه تلفنی با شکوه خانم شفیع پور و سعید خوان یغما